

تحلیل اوضاع جاری: مردم، جنبش، حاکمیت، ایران

### در ترازوی آرایش تضادهای داخلی - منطقه‌ای و بین‌المللی

سرمقاله

۱ - نیاز ما به تحلیل اوضاع جاری:

آنچنان که در شماره‌های گذشته نشر مستضعفین مطرح کردیم تحلیل اوضاع جاری در دیسکورس سیاسی نشر مستضعفین از سال ۵۸ تاکنون عبارت است از: تحلیل مشخصی که از شرایط مشخص داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی ایران، در تند پیچ اوضاع سیاسی و اجتماعی آن و در چارچوب سه مؤلفه «حاکمیت و جنبش سیاسی و مردم» (جنبش دموکراتیک و جنبش کارگری و جنبش اجتماعی) که در جهت آرایش تضادها و تعیین وظایف تاکتیکی انجام می‌گیرد. به طوری که قبلاً مطرح کردیم تفاوت تحلیل‌های سیاسی از «اوضاع جاری» با تحلیل‌های سیاسی «موضوعی» این است که در تحلیل‌های سیاسی موضوعی (که به صورت مداوم و مستمر و در خصوص هر موضوع مشخص سیاسی است که در عرصه داخلی و یا در سطح منطقه و یا بین‌المللی برای کشورمان اتفاق می‌افتد، که جهت شناخت و تحلیل آن موضوع مشخص انجام می‌گیرد)

ادامه در صفحه ۲

اسلام‌شناسی - قسمت نهم

### اسلام تاریخی، غیر از تاریخ اسلام است

د- مبانی تئوریک اسلام تاریخی از نگاه پیامبر اسلام: مکانیزمی که توسط آن محمد وحی انزالی خود را با آن بدل به وحی تنزیلی کرد یا به عبارت دیگر وحی آسمانی را بدل به وحی زمینی کرد، یا وحی غیرتاریخی را بدل به وحی تاریخی کرد و یا وحی دفعی را بدل به وحی تدریجی کرد، یا وحی کلی و عام را بدل به وحی مشخص و خاص و کنکریت کرد، عبارتند از:

۱ - پیوند تاریخی خودش تا ابراهیم خلیل (که فرآیندهای مختلف آن از عیسی و موسی و... می‌گذشت).

ادامه در صفحه ۱۴

درد و درمان شماره ۱

### سوسیالیسم یا سرمایه‌داری؟

بخش دوم

۵۱ - چرا شریعتی در بستر تبیین فلسفه تاریخ خود در تحلیل نهانی دو اصل استبداد و استثمار را در خدمت اصل استثمار قرار می‌دهد و معتقد است که آنچنانکه پیدایش اصل استثمار در جامعه بشر اولیه بود که زمینه شکل‌گیری دو اصل استبداد اجتماعی و استثمار اجتماعی فراهم کرد لذا تا زمانی که این امر زیربنایی استثمار از بین نرود امکان از بین رفتن دو امر دیگر استبداد و استثمار در تاریخ بشر نخواهد بود؟

۵۲ - چرا شریعتی جنگ سنت و مدرنیته را در کادر جنگ دو مناسبات فئودالیسم و زمین‌داری با نظام بورژوازی و کاپیتالیسم تبیین می‌کند؟

۵۳ - چرا شریعتی تاکید و اصرار بر طرح‌ترم سوسیالیسم در مقابل‌ترم سرمایه‌داری داشت و هر گز از ترم‌های کلی مثل عدالت اجتماعی و... استفاده نمی‌کرد؟

ادامه در صفحه ۱۱

مبانی تئوری حزب در اندیشه ما

### حزب سازمانی، حزب سازمانده، حزب سازمان‌گر

قسمت ششم

۱- مبانی مقدماتی تئوری حزب:

الف - انواع حزب: حزب سازمانی؛ حزب سازمانده؛ حزب سازمان‌گر.

ب - انواع تشکیلات حزبی: سازماندهی ساختمانی؛ سازماندهی عمودی؛ سازماندهی افقی.

ج - اشکال ماهیت حزبی: حزب حکومتی؛ حزب سیاسی؛ حزب جنبشی یا حزب پائینی‌های جامعه؛ حزب بالائی‌های جامعه.

ادامه در صفحه ۱۳

مبانی فلسفی اندیشه ما - مقوله سوم

### تکامل

بخش اول

۱ - ضرورت تبیین:

آنچنانکه علامه محمد اقبال لاهوری (در مقدمه کنفرانس روح فرهنگ و تمدن اسلامی در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود صفحات ۱۴۴ و ۱۴۵) مطرح می‌کند؛ اعتقاد به اصل تکامل حیات- برای یک مسلمان، یک اعتقاد و شناخت اکادمیک (همچون یکی از اصول علمی دست آورد دانشمندان مغرب زمین در قرن نوزدهم) نیست، بلکه اعتقاد به این اصل برای یک مسلمان متعهد و اندیشمند، علاوه بر اینکه اعتقاد به یک اصل علمی است که در مدت ۲۵ قرن است که بشریت در حال پراتیک فکری و چالش نظری بر روی آن می‌باشد، خود این اصل - یک منطری- است که نه تنها از آن منظر باید وحی محمد و قرآن را مطالعه کرد، که بدون اعتقاد به آن اصلاً - وحی محمد و رسالت تاریخی تمامی انبیاء ابراهیمی- قابل تبیین نمی‌باشد، و کتاب محمد - قرآن- قابل شناخت نیست و مهم‌تر از آن، تمامی مبانی اسلام از اصول اعتقادی که شامل؛ "توحید در اشکال مختلف تاریخی (نبوت) و انسانی (معاد) و اجتماعی (عدل) و سیاسی (امامت) و..." گرفته تا "اخلاقیات و حتی فقه اش" بدون اعتقاد به این اصل، به عنوان - منظر و کانتکس و روش و نگرش مطالعه- قابل شناخت نمی‌باشند.

البته گرچه مدت دو بیست سال است که حوزه های سنتی کلاسیسم و فقهاتی ما مانند کلیسای قرون وسطی، جهت مقابله با این اصل بزرگ علمی بشر مقابله می‌کنند، و هنوز در سر آغاز قرن بیست و یکم حتی اندیشمندان بزرگ حوزه های فقهاتی مثل -علامه طباطبائی (صاحب تفسیر المیزان) و...- در حوزه های فقهاتی، از قبول این اصل علمی بشر سر باز می‌زنند، و هنوز از همان منظر اسکولاستیکی قرون وسطی از - خلقت انسان و حیات فیکسیسمی- آن دفاع می‌کنند، و خلقت انسان را توسط همان - گل و پف و باد و کوزه سازی خداوند- تبیین می‌نمایند!

ادامه در صفحه ۹

بر گشتند و حمایت نظامی و سیاسی و قبیله گی خود را از مسلمانان برداشتند و اعلام ارتداد از اسلام کردند و بر علیه حکومت مرکزی شورش نمودند- و از جانب دیگر، خود را در برابر تضاد با اصحاب سقیفه‌ای می‌بیند که در غیاب جناح امام علی و حتی بدون مشورت با این جناح در میان باند خود به تعیین جانشینی پیامبر بر پایه معیارهای غیر دموکراتیک قومی و قبیله‌ای و مهاجر یا انصار بودن، آن هم در شکل کاستی و نژادی و قومی و قبیله‌ای پرداخته‌اند، در نهایت خود را و اسلام را و مسلمانان را در برابر دو گرگ امپراطور شرق و غرب یعنی امپراطوری روم و ایران می‌بیند که با استقرار اسلام در اواخر حیات پیامبر اسلام، از خواب بیدار شده بودند و آن چنان که در جریان جنگ تبوک دیدیم به عنوان بزرگترین دشمن در برابر اسلام و مسلمانان صف آرائی کرده‌اند.

بنابراین در چنین شرایطی برای این که حرکت امام علی و جناح او صورت انارشستی پیدا نکند و شکل علمی و منطقی به خود بگیرد راهی جز این برای امام علی باقی نمی‌ماند که جهت بر خورد با این تضادها ابتدا توسط «تحلیل مشخص و موضوعی از هر کدام از تضادها» به شناخت ماهیت هر کدام از این تضادها پردازد و سپس پس از شناخت تضادها دست به «آرایش تضادها» بزند و حساب کند که کدام تضاد در راستای منافع اسلام و مسلمین و در کادر تضاد دیگر قابل حل می‌باشد، و توسط آن برای خود و جناح پیرو خود «تعیین وظایف تاکتیکی جهت بر خورد با آن تضادها» بکند (مثلا در برابر ابوسفیانی که جهت کسب قدرت بنی‌امیه تضاد با سقیفه را عمده کرده و با مخاطب قرار دادن امام علی و جناح او می‌گوید؛ «ای بد بخت‌ها و ای ذلیل‌ها چرا در برابر سقیفه ساکت نشسته‌اید، قیام کنید تا به حمایت از شما کوچ‌های مدینه را از خیل سپاهیان‌ام پر کنم» و به خیال خود با این کلام می‌خواهد علی را به قیام بر علیه سقیفه تحریک کند. علی در کادر همین تحلیل و همین آرایش تضادها و همین تعیین وظایف تاکتیکی به ابوسفیان می‌گوید که؛ «ای ابوسفیان، بدبخت خری است که صبورانه بار می‌کشد و ذلیل گوسفندی است که شیر آن را می‌دوشند. ابوسفیان! چقدر کینه تو به اسلام و مسلمانان طولانی شده است مرا نیازی به سپاه و لشکر تو نیست». به عبارت دیگر امام علی با تحلیل از اوضاع جاری در بعد از مرگ پیامبر اسلام و تحلیل مشخص از تضادهای موجود در آن شرایط مسلمین و نیز آرایش دادن تضادها در بستر آن تحلیل کلی که برای تعیین وظایف تاکتیکی خود به این شناخت دست پیدا می‌کند، می‌داند که کدامین تضاد فوق در چارچوب تضاد دیگر قابل حل می‌باشد لذا در این رابطه است که بر عکس ابوسفیان تصمیم می‌گیرد تا «تضاد با سقیفه را یک تضاد فرعی» اعلام بکند و پیرو این تصمیم در برابر سقیفه -استراتژی تضاد در عین وحدت و وحدت در عین تضاد- که همان صبر «خاشاک در چشم و استخوان در گلو» می‌باشد اتخاذ نماید) اشاره به فرازی از کلام امام علی در خطبه سوم نهج البلاغه - ترجمه شهیدی- صفحه ۱۰ - سطر اول به بعد می‌باشد، که می‌فرماید: «فَسَدَلْتُ لُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَتْفًا وَ طَفَقْتُ أَرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أُصُولَ بَيْدِ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءٍ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدُخُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فُصْبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قُدَى وَ فِي الْخَلْقِ شَجَا أَرَى تَرَاثِي نَهْبًا - چون اوضاع چنین دیدم دامن از خلافت در چیدم و پهلو از آن بپچیدم و ژرف بیاندیشیدم که چه باید بکنم؟ و از این دو کدام را انتخاب کنم؛ یا در برابر سقیفه قیام کنم؟ و یا صبر پیشه کنم و از ستیز بیرهیزم؟ که جهان تیره بود و بلا بر همگان چیره شده بود بلائی که پیران در آن فرسوده می‌شدند و خردسالان پیر می‌گشتند و دین داران تا دیدار پروردگارشان باید در چنگال رنج گرفتار بشوند، چون نیک به همه این زوایا بیاندیشیدم صبر را خردمندانه تر دیدم لذا به صبر گراییدم صبری که به مثابه خاشاک در چشم و خار در گلو می‌دیدم که میراث محمد ر بوده این و آن شده است.»

بنابراین امام علی بزرگترین کاری که پس از مرگ پیامبر اسلام انجام

این است که در تحلیل‌های موضوعی تنها برخورد ما با موضوع از زاویه «ایپستمولوژی و معرفت‌شناسانه» است (البته آنقدر به این موضوع آگاهی داریم که معرفت به موضوع خودبخود در مخاطب و پیشگام ایجاد مسئولیت و تعهد می‌کند و احساس مسئولیت در پیشگام آیشخور هر گونه حرکتی می‌شود. به عبارت دیگر «بصیرت در نظر باعث شجاعت در عمل می‌گردد) اشاره به این کلام امام علی است که می‌فرماید: «حملوا عقولهم علی اسیافهم - شناخت و بصیرت و معرفت مداوم خود را بر اعمالتان و حرکتتان و شمشیرتان مسلط کنید». آن چه در خصوص تحلیل‌های موضوعی برای پیشگام حاصل می‌شود شناخت و معرفت سیاسی است که در خصوص تحلیل‌های سیاسی موضوعی تنها در چارچوب همان مقوله مشخص و کنکریت برای - مخاطب و پیشگام- ایجاد مسئولیت و تعهد و شناخت و بصیرت در نظر، و نیز شجاعت در عمل می‌کند، آن هم به صورت منفرد و مکانیکی.

در صورتی که در تحلیل اوضاع جاری از آنجائی که کلیت شرایط سیاسی در مؤلفه‌های سه گانه «مردم و جنبش سیاسی و حاکمیت» ایران در چارچوب تضادهای داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی با عینک دیالکتیکی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، و این از خود ویژگی‌های موضوع‌های اجتماعی است که تا زمانی تحلیل‌های موضوعی در چارچوب تحلیل اوضاع جاری و در کنار هم قرار می‌گیرند، باعث می‌گردد تا آرایش تضادها تغییر بکند. بعضا ممکن است آرایش تضادها (که خود آیشخور تعیین کننده وظایف تاکتیکی برای ما در شرایط مختلف تند پیچ اجتماعی و تاریخی می‌باشد) در کادر تحلیل کلی و یا تحلیل اوضاع جاری، با آرایش تضادها در کادر تحلیل موضوعی آن، صورتی عکس پیدا بکند (مثلا اگر ما در این شرایط بخواهیم به صورت موضوعی و مکانیکی و اکلکتیویته موضوع جنبش‌های اقلیت‌های قومی حاشیه ایران را خارج از شرایط بین‌المللی و شرایط منطقه خاورمیانه تحلیل بکنیم، به گمراهی می‌افتیم چراکه در شرایطی که - المنت‌ها- یا فاکتورهای بین‌المللی در برابر فاکتورها یا المنت‌های سیاسی داخلی عمده می‌شوند، در آن صورت حتما باید تحلیل سیاسی داخلی در کادر تضادهای منطقه‌ای و بین‌المللی انجام بگیرد، تکیه کردن بر تحلیل سیاسی موضوعی و عمده کردن تضادهای داخلی در برابر تضادهای بین‌المللی و منطقه‌ای باعث؛ «انحراف در بصیرت و تحلیل و آرایش تضادها و تعیین وظیفه تاکتیکی» می‌گردد. بنا براین در زمان تحلیل سیاسی) خواه تحلیل سیاسی موضوعی باشد و یا تحلیل سیاسی کلی و یا اوضاع جاری باشد باید قبلا جهت آرایش تضادها و تعیین وظایف تاکتیکی به - حساسیت تند پیچ شرایط در عرصه داخلی یا منطقه‌ای یا بین‌المللی- توجه بکنیم چراکه در بستر تحلیل اوضاع جاری و در مرحله آرایش تضادها برای تعیین وظایف تاکتیکی خود باید ببینیم که؛ در آن شرایطی که می‌خواهیم تحلیل موضوعی یا تحلیل کلی بکنیم: آیا تضادهای داخلی عمده است و یا تضادهای منطقه‌ای، و یا تضادهای بین‌المللی؟

زیرا تنها با مشخص شدن این آرایش است که به راحتی می‌توانیم به لحاظ علمی فهم کنیم که در آن شرایط کدام تضاد در چارچوب کدام تضاد قابل حل می‌باشد؟ یعنی آیا تضادهای داخلی در کادر تضادهای خارجی حل می‌شود یا تضادهای خارجی در چارچوب تضادهای داخلی؟ و همین تشخیص است که برای ما تعیین کننده وظایف تاکتیکی می‌شود! و بدون فهم آن امکان تشخیص وظایف تاکتیکی برای ما وجود نخواهد داشت برای نمونه زمانی که امام علی پس از مرگ پیامبر اسلام از یک طرف خودش و جناح اقلیت پیرو خودش را در برابر تضادهای قومی و قبیله‌ای می‌بیند، که به رهبری ابوسفیان جهت برتری خود و کسب قدرت قبیله بنی‌امیه به مبارزه با سقیفه و شیخین بلند شده‌اند و در راستای حل تضادهای قبیله‌ای خودشان با شیخین و سقیفه پیشنهاد حمایت از جناح امام علی در برابر جناح سقیفه می‌دهند، و از طرف دیگر تضاد شیخین با قبائل مرتد که می‌بیند به مجرد شنیدن خبر مرگ پیامبر اسلام -از اسلام

نیست با گفتن یک «نعم یا بله» در پاسخ عبدالرحمن عوف حکومت بر بزرگترین امپراطوری تاریخ بشر (یک امپراطوری که روم و ایران و مصر و... جزء ایالت‌های آن بود) را صاحب بشود. بنا براین در عین حالی که رسماً و علناً (در شورای تعیین جانشینی عمر) اعلام می‌کند که من رویه شیخین را قبول ندارم، ولی با آن‌ها بیعت می‌کند و آن‌ها را حمایت مشورتی می‌نماید و در مسائل سیاسی به آن‌ها کمک می‌کند زیرا امام علی بر پایه -غدير خم و خلافت و فدک و منافع شخصی و خانوادگی با شیخین- برخورد نمی‌کرد بلکه بالعکس، فقط بر پایه تحلیل مشخص سیاسی و آرایش تضادها و تعیین وظایف تاکتیکی خود که از شرایط اسلام و مسلمین پس از پیامبر داشت موضع گیری می‌کرد، لذا برای امام علی بیعت سیاسی با شیخین به صورت تاکتیکی (و نه استراتژیکی و دراز مدت) در شرایط سیاسی بعد از مرگ پیامبر (البته بر پایه منافع اسلام و مسلمین) از اتحاد با ابوسفیان یا تسلیم در برابر تضادهای داخلی و خارجی، (اصولاً تر بود) و به همین دلیل به صورت تاکتیکی آن را انتخاب کرد. در این رابطه است که بزرگترین وظیفه پیشگام در شرایط تند پیچ سیاسی - اجتماعی؛ ارائه تحلیل مشخص اوضاع جاری سیاسی و آرایش تضادهای سیاسی برپایه تحلیل مشخص و تعیین حل هر تضاد در کادر تضاد دیگر می‌باشد. چراکه پیشگام فقط در این صورت است که می‌تواند تعیین وظایف تاکتیکی بکند، به عبارت دیگر از آنجائی که در تند پیچ‌های حرکت یک جامعه آرایش تضادهای آن جامعه دچار تغییر می‌شود، با تغییر آرایش تضادها لازم است تا پیشگام در برخوردهای تاکتیکی و سیاسی خود تجدید نظر بکند.

از ما بارها به صورت کتبی و شفاهی سوال شده که؛ چرا نشر مستضعفین در سال‌های ۵۸ و ۵۹ به مبارزه اقلیت‌های قومی ایران اعم از کرد و بلوچ و عرب و ترکمن و... بهاء می‌داد و در برابر کوچکترین حرکت آن‌ها به ارائه تحلیل مستمر می‌پرداخت و حتی در باره آن‌ها جزوه و کتاب می‌نوشت، اما همین نشر مستضعفین از خرداد ۸۸ که فرآیند دوم حرکت برونی خود را از سر گرفته است، حتی یک مقاله کنکریت مشخص در باب مبارزه اقلیت‌های قومی ایران ننوشته است؟ آیا خود این امر دلیل آن نمی‌شود که نشر مستضعفین در فرآیند دوم حرکت خود از واقعیت‌های اجتماعی ایران دور افتاده است و حرکتش در فرآیند دوم مضمون روشنفکرانه و نظری و سکناریستی پیدا کرده است؟

آنچه در پاسخ می‌توانیم بگوئیم این حقیقت سیاسی است که از نظر گاه نشر مستضعفین در سال‌های ۵۸ و ۵۹ - مبارزه و تضاد مردم ایران و جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری ایران از کانال جنبش اقلیت‌های قومی می‌گذشت- اما در شرایط بعد از خرداد ۸۸ و به موازات اعتلای جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک ایران، تضادها از کانال جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک ایران عبور می‌کند، لذا در هر مرحله‌ای از آرایش تضادهای جامعه اگر برپایه تحلیل سیاسی مشخص و به صورت علمی دریافتیم که؛ با آرایش تضادهای موجود جامعه که بر پایه یک تحلیل سیاسی کلی و جاری در آن شرایط به خصوص انجام می‌گیرد، حل آن تضاد از طریق کدامین تضاد می‌گذرد؟ تکیه کردن بر حل آن تضاد در آن شرایط به خصوص به معنای تکیه کردن بر حل همه تضادهای موجود در آن جامعه می‌باشد! برای مثال از آنجائی که از خرداد ماه ۸۸ تضاد خلق با حاکمیت مطلقه فقهاتی ایران به علت کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ماه ۸۸ عمده می‌شود، تکیه کردن نشر مستضعفین در این دوران بر تضاد خلق و حاکمیت مطلقه فقهاتی ایران که در چارچوب جنبش اجتماعی خرداد ۸۸ و جنبش دموکراتیک دانشجویان و زنان و... انجام گرفت، با تکیه کردن بر تضاد جنبش اقلیت‌های قومی ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ وجود داشت، برابر می‌باشد؛ و از آنجائی که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ تمامی تضادهای داخلی از کانال تضاد اقلیت‌های قومی با حاکمیت مطلقه فقهاتی ایران می‌گذشت، لذا تکیه عمده بر جنبش اقلیت‌های قومی ایران با حاکمیت مطلقه فقهاتی در سال‌های ۵۸ و ۵۹ بود، که بالطبع به معنای

داد (که بر خلاف آن چه روحانیت شیعه در باب امام علی تبلیغ می‌کنند؛ بر خوردی با سقیفه بکند و اصلاً اعلام بکند که دنبال خلافت و حکومت است) به تحلیل سیاسی از اوضاع جاری و بعد از مرگ پیامبر اسلام و در شکل کلی آن؛ از اوضاع بین‌المللی و تضاد شرق و غرب و از ایران و روم گرفته تا تضادهای منطقه‌ای و تضادهای داخلی شبه جزیره عربستان و نیز تضادهای قبایلی مکه و مدینه (و مهاجرین و انصار و قبایل شورش کرده داخل شبه جزیره) پرداخت، و پس از آرایش دادن تضادها بود که تصمیم گرفت تا برای تعیین وظایف تاکتیکی خود در آن شرایط؛ «هر تضاد را در چارچوب تضاد دیگر حل کند» که حاصل این متدولوژی او که برای تعیین وظایف تاکتیکی به کار گرفت، باعث گردید که؛ با این که می‌دانست خودش از شیخین و عثمان در جهت خلافت بر مسلمین و جانشینی پیامبر اسلام دارای صلاحیت بیشتری می‌باشد، حتی در این رابطه با شیخین بیعت می‌کند و در کارهای حکومتی به آن‌ها مشاوره بدهد و راهنمایی کند و حتی دختر خود را به عقد آن‌ها در آورد، و نام یکی از فرزندان خودش را هم عمر بگذارد و محمد ابن ابی بکر فرزند ابوبکر و اسم فرزندان همسر بعدی خود را به نام محمد ابن علی یعنی فرزند خودش بخواند. حتی در دوران حکومت خودش او را نماینده خود در مصر بکند. در یکی از جنگ‌های با ایران که عمر قصد داشت به همراه سپاه برود مخالفت بکند و به او بگوید؛ ممکن است تو در جنگ کشته بشوی و اوضاع سیاسی مسلمین دچار تنش بشود؛ و حتی در همان زمانی که شورش بر علیه عثمان به توسط عمار یاسر و محمد ابن بکر از سر گرفته شده بود، بارها عثمان را نصیحت کند و به او اعلام بکند که؛ کاری نکن که کشتن خلیفه در میان مسلمین باب بشود.

بنابراین بیعت امام علی با شیخین آن چنان که؛ عبدالکریم سروش می‌گوید به خاطر محافظه کاری امام علی نبود بلکه بر عکس بر پایه یک؛ تحلیل سیاسی همه جانبه او از اوضاع جاری و شرایط مسلمین در بعد از مرگ پیامبر و آرایش تضادها و تعیین وظایف تاکتیکی خود در کادر آن تضادها بود! و امام علی به درستی دریافت که در آن شرایط «کدام تضاد در چارچوب کدام تضاد دیگر قابل حل می‌باشد» و دلیل این که بر خلاف آنچه که عبدالکریم سروش می‌گوید (او تصمیم امام علی در بیعت با شیخین را یک تصمیم در کادر استراتژی می‌داند و نه در کادر تاکتیک و لذا در این رابطه نتیجه می‌گیرد که به جز استثناء امام حسین، قاعده همه ائمه شیعه از امام علی تا آخر در مفاشات با حکومت‌ها بوده است و نه ستیزه؛ و این شریعتی بود که از دیدگاه عبدالکریم سروش به غلط آمد استثناء امام حسین را در تاریخ ائمه شیعه بدل به قاعده کرد!) این انتخاب امام علی در بیعت با شیخین در آن شرایط یک -انتخاب تاکتیکی بوده است و نه انتخاب استراتژیکی- برخورد همین امام علی در شورای تعیین جانشینی عمر با رویه شیخین بود که به کلی در برابر پیشنهاد بیعت عبدالرحمن عوف رویه شیخین را رد می‌کند و رویه خود را به عنوان آلترناتیو رویه شیخین اعلام می‌کند، بعد از مرگ عمر به علت این که شرایط مسلمین تغییر کرده است امام علی بر پایه تحلیل جدید خود از آن شرایط و آرایش تضادها و درک این که در آن شرایط کدام تضاد در کادر کدامین تضاد قابل حل می‌باشد، در پاسخ به عبدالرحمن عوف (که جهت بیعت با امام علی شرط گذاشت و به امام علی گفت که من با تو بیعت می‌کنم به شرط این که تو به قرآن و سنت و رویه شیخین تمکین کنی) امام علی در پاسخ به او می‌گوید که؛ به قرآن و سنت آری اما به روش و رویه شیخین نه چراکه من خودم دارای رویه هستم. بنابراین بیعت امام علی با شیخین برعکس آن چه که عبدالکریم سروش مدعی است به معنای تأیید حکومت و روش شیخین توسط امام علی نبود (بلکه تنها یک انتخاب تاکتیکی امام علی بر پایه تحلیل اوضاع جاری بود که بعد از مرگ پیامبر اسلام و آرایش تضادها در آن شرایط صورت گرفت)، چراکه هم مردم و هم خود شیخین و به خصوص عثمان می‌دانستند که امام علی و جناح او به رهبری عبد الله ابن مسعود و ابوذر و... جزء اپوزسیون و مخالفین حکومت و رویه شیخین و به خصوص عثمان می‌باشند، تا آن اندازه که حتی به مصلحت هم حاضر

الف - بحران فراگیر جهان سرمایه داری؛ که از سال ۲۰۰۸ آغاز شده است و هر چه زمان می‌گذرد فراگیر و مزمن شدن این بحران نشان می‌دهد که افسانه بی‌نیازی بازار -آدام اسمیتی و کینزی- سرمایه‌داری چه در شکل آزادسازی و خصوصی سازی در آزاد سازی نرخ ارز و بهره و حذف یارانه‌ها و واگذاری شرکت‌های دولتی و کاهش مداخله دولت به نوع تئوری -آدام اسمیتی- آن و چه در شکل پر رنگ کردن نقش دولت‌ها و مقررات دولتی و اهتمام به کاهش نابرابری و فقر نو - کینزی- آن برای رسیدن به تعادل و اشتغال کامل بر پایه آزادی اقتصادی و رقابت در جهت استفاده از نیروی کار جامعه، نقش بر آب شده است.

ب - افزایش بدهی دولت آمریکا به مبلغ سالانه ۵۰۰ میلیارد دلار به علت سیاست‌های میلیتاریستی به طوری که در شرایط فعلی بدهی عمومی دولت آمریکا معادل کل تولید سالانه اقتصاد آمریکا می‌باشد.

ج - اعتلای فراگیر و بین‌المللی جنبش - وال استریت را اشغال کنید- که؛ نماینده اعتراض علیه ۳ سال سیاست‌های نا کار آمد نظام سرمایه‌داری در مقابله با بحران ۲۰۰۸ می‌باشد، که اعتراضی علیه هدف و خواسته و بنیان‌ها و مبانی فلسفی و حقوقی و فرهنگی و نیز نحوه توزیع رفاه و درآمد در نظام سرمایه‌داری جهانی است و اعتراضی که؛ چرا در نظام سرمایه‌داری جهانی یک در صد سرمایه داران جهانی باید به اندازه ۹۹ درصد مردم جامعه سرمایه‌داری سود ببرند؟ یا چرا هزینه قمار بانکداران و بورس بازان نظام سرمایه‌داری جهانی و در راس آن‌ها آمریکا را باید مردم فقیر بپردازند؟ یا چرا در نظام جهانی سرمایه‌داری و در راس آن‌ها کشور آمریکا، دولت‌ها بیش از آنکه دغدغه فقر و بیکاری مردم را داشته باشند به فکر ورشکست نشدن کارتل‌ها و تراست‌ها و کمپانی‌های بین‌المللی هستند؟ آن هم با مالیاتی که طبقه متوسط این کشورها و یا غارت سرمایه کشورها پیرامونی به توسط جنگ و سر نیزه می‌پردازند؟ البته خیزش جنبش «وال استریت را اشغال کنید» به توسط افراد محرومی در حال انجام می‌باشد که حرکت خود را ملهم گرفته از خیزش بهار عربی و به خصوص مردم مصر می‌دانند.

د - سلطه نظام مالی و بانکی بر اقتصاد آمریکا؛ به طوری که هم اکنون ۶ بانک - گلدمن ساچ، مورگان استنلی، جی پی مورگان، سیتی گروپ و ولز فارگو- بیش از ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا را که هم اکنون به ۱۵ هزار میلیارد دلار می‌رسد در اختیار دارند، به طوری که تنها بانک - ولز فارگو- در عرض دو سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ (که سال‌های بحرانی جهان سرمایه‌داری و اقتصاد آمریکا می‌باشد) بیش از ۴۹ میلیارد دلار سود کسب کرده است، که البته فونکسیون حاکمیت بانک‌ها بر اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و در راس آن‌ها اقتصاد امپریالیسم آمریکا باعث گردیده تا نظام -ارزی و پولی و بهره‌وری- جایگزین نظام -کالائی- بشود.

ه - وجود اختلاف طبقاتی در نظام بین‌المللی جهانی؛ به طوری که هم اکنون بیش از سه میلیارد نفر یعنی نزدیک به یک سوم جمعیت کره زمین درآمد روزانه‌ای کمتر از دو دلار دارند و این در حالی است که درآمد مدیران شرکت‌های آمریکائی هم اکنون ۳۴۳ برابر متوسط درآمد طبقه متوسط مردم آمریکا می‌باشد، به طوری که نیمی از طبقه کارگر آمریکا هم اکنون درآمدی کمتر از ۵۰۵ دلار در هفته دارند و این در حالی است که علاوه بر این بیش از ۵۰٪ مردم آمریکا از خدمات بیمه و تامین اجتماعی محروم می‌باشند و بیش از ۲۱٪ کودکان آمریکائی زیر خط فقر زندگی می‌کنند و هم اکنون از هر چهار کودک آمریکائی یک نفر نیازمند به حمایت غذایی است، در کشور آمریکا ۳۷٪ هزینه خانوارهای آمریکائی فقط توسط ۵٪ ثروتمندان آمریکائی این کشور انجام می‌شود و تقریباً بیش از نیمی از کارگران صنعتی آمریکا درآمدی کمتر از ۲۵ هزار دلار در سال دارند و تضاد طبقاتی با حاکمیت نظام سرمایه‌داری آن چنان عمیق شده است که دارائی - بیل گیتس- مدیر شرکت مایکروسافت که هم اکنون بیش از ۵۰ میلیارد دلار می‌باشد بیش از تولید ناخالص ملی

تکیه بر جنبش اجتماعی و جنبش دموکراتیک و جنبش کارگری ایران در آن شرایط نیز بود! آن چنان که در شرایط فعلی نیز به موازاتی که؛ امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل به سرکردگی اسرائیل جهت حمله نظامی به کشور ایران خیز بر داشته‌اند، و رشد اعتلای تضادهای منطقه در چارچوب جنبش بهار عربی دو باره جامعه ایران را به لحاظ سیاسی در یک تند پیچ سیاسی جدید قرار داده است، که جهت آرایش تضادها و درک وظایف و مسئولیت‌های تاکتیکی پیشگام در این شرایط ما را موظف می‌کند تا در چارچوب تحلیل اوضاع جاری جدید و آرایش جدید از تضادها، که بر پایه آن به تعیین مسئولیت و وظایف تاکتیکی خودمان بپردازیم.

البته سوال مهمی که در همین رابطه قابل بررسی می‌باشد این که؛ «تندپیچ اجتماعی» که عامل ارائه تحلیل جاری و یا آرایش مجدد تضادها و تعیین جدید مسئولیت‌های تاکتیکی ما می‌باشد کدام است؟ برای شناخت تندپیچ اجتماع تنها کافی است که به این اصل توجه کنیم و آن را معیار قرار دهیم که؛ هر زمانی شرایط یک جامعه با تغییر خود در مرحله‌ای قرار می‌گیرد که دیگر حل تضادها برپایه آرایش قبلی تضادها امکان پذیر نمی‌باشد، باید در یابیم که آن جامعه در یک فرآیند جدید و تند پیچ جدید قرار گرفته است! که برای شناخت آن تند پیچ اجتماعی و آرایش جدید تضادها بر پایه آن و فهم و شناخت مسئولیت‌های تاکتیکی مان موظف و مجبور هستیم تا دست به تحلیل از اوضاع جاری جدید بزنیم. برای مثال از زمانی که استراتژی تکوین خاورمیانه بزرگ امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بین‌الملل جهت سرنگونی رژیم مطلقه فقهتی حاکم بر ایران و رژیم بعثی در عراق و خانواده اسد در سوریه و نابودی حزب الله در لبنان و نابودی حماس در نوار غزه گره خورده است، و امپریالیسم آمریکا با حمایت عربستان و قطر و ترکیه توانسته است به مهار جنبش بهار عرب دست پیدا کند، برای ایران تند پیچ جدید سیاسی فرا رسیده است که در این رابطه برآن شدیم تا با ارائه تحلیل اوضاع جاری از شرایط بین‌المللی و شرایط منطقه‌ای و شرایط تضادهای داخلی جامعه ایران به شناخت این تند پیچ اجتماعی ایران دست پیدا کنیم.

## ۲ - حاکمیت شرایط جنگی بر کشور:

گفتیم که مهم‌ترین مشخصه شرایط موجود و مهم‌ترین عاملی که باعث گردیده است تا جامعه ایران در شرایط فعلی در مرحله تند پیچ قرار بگیرد - حاکمیت شرایط جنگی بر کشور ما- می‌باشد لذا لازم است و بلکه واجب است که در سر آغاز تحلیل اوضاع جاری جدید به بررسی و تحلیل این فاکتور بپردازیم و دلیل آن هم این می‌باشد که این فاکتور تمامی سه فاکتور موضوع تحلیل اوضاع جاری را که همان فاکتورهای؛ حاکمیت و جنبش سیاسی و مردم است را (که همان جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری می‌باشند) تحت تاثیر خود قرار داده است و باعث گردیده تا آرایش تضادها در این شرایط به هم بخورد. برای تحلیل در باب علل پیدایش شرایط جنگی بر کشور ما باید موضوع تحلیل را به صورت منشوری و از سه زاویه مورد مطالعه قرار دهیم:

- ۱- زاویه بین‌المللی. ۲- زاویه منطقه‌ای. ۳- زاویه حاکمیت.

## ۳ - بحران جهان سرمایه‌داری:

در خصوص زاویه بین‌المللی آن چنان که قبلاً در ویژه نامه‌های نشر مستضعفین و در شماره‌های آخر آن مطرح کردیم؛ تقسیم بازار جهانی بین قدرت‌های بین‌المللی در شرایط فعلی در آستانه مرحله جدیدی قرار گرفته است چراکه آخرین نظم جهانی که در پایان قرن بیستم با فروپاشی کشور اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق با ترکتازی و هژمونی مطلق امپریالیسم آمریکا به جهان تحمیل شده بود، به علت عوامل ذیل در وضعیت شکنندگی قرار گرفته است:

۱۴۰ کشور جهان است.

و - طبق پیش بینی اقتصاددانان کشور چین در سال ۲۰۱۶ و کشور هند در سال ۲۰۵۰ اقتصاد آمریکا را پشت سر خواهند گذاشت و در سال ۲۰۴۰ تنها اقتصاد چین بیش از ۳ برابر اقتصاد آمریکا خواهد بود.

ز - وابستگی اقتصاد آمریکا به واردات نفت از کشورهای پیرامونی؛ به طوری که هم اکنون کشور آمریکا ۶۰٪ نفت مورد نیاز خود را از کشورهای پیرامونی وارد می‌کند.

ح - افزایش کسری تجاری کشور آمریکا؛ که هم اکنون حجم ماهانه آن به ۵۰ میلیارد دلار رسیده است و تنها بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ میلادی کسری تراز تجاری آمریکا و چین ۳۰۰ در صد افزایش پیدا کرده است.

ط - افزایش روز افزون مخارج نظامی دولت آمریکا؛ به طوری که در شرایط فعلی ۳۶٪ تولید ناخالص این کشور صرف هزینه‌های نظامی دولت آمریکا می‌شود.

ی - در آستانه فروپاشی قرار گرفتن حوزه یورو و اتحادیه اروپا؛ بر پایه فراگیری بحران ۲۰۰۸ و افزایش بدهی‌های آنها به طوری که اسپانیا و پرتغال و انگلیس و ایتالیا و ایرلند از جمله کشورهای اروپایی هستند که هم اکنون مانند یونان در آتش بحران اقتصادی در حال سوختن می‌باشند که فونکسیون آن در این کشورها توسط اعتصابات ضد دولتی و سقوط دولت‌ها و... قابل مشاهده می‌باشد.

با توجه به عوامل فوق است که نظم جهانی که از اواخر قرن بیستم و به موازات فروپاشی بلوک شرق و کشور اتحاد جماهیر شوروی با ترک‌تازی امپریالیسم جهانی بر جهان مستقر گردید، در حال فروپاشی می‌باشد! و جهان به سمت تولد یا استحاله نظم جدیدی پیش می‌رود که همین زاد و ولد جدید باعث گردیده تا جهان را تا آستانه جنگ بین‌الملل جدید پیش ببرد و دلیل این امر آن است که امپریالیسم آمریکا بر عکس بلوک شرق و شوروی در اواخر قرن بیستم حاضر نمی‌شود که به راحتی هژمونی تک‌تازانه خودش را بر نظم جهانی از دست بدهد و یا تن به مشارکت با قدرت‌های از راه رسیده دهد، لذا با چنگ و دندان از هژمونی امپریالیستی خودش بر جهان دفاع می‌کند، و در راس آن‌ها می‌کوشد تا با تکوین خاورمیانه بزرگ در زیر چتر قدرت اسرائیل، هژمونی خودش را بر شاه راه اقتصادی و سیاسی و نظامی جهان تثبیت نماید، شاه راهی که تنها روزانه ۱۵ میلیون بشکه نفت از تنگه هرمز روانه کشورهای صنعتی می‌شود و بیش از ۶۰٪ کل انرژی کره زمین نیز در آن ذخیره می‌باشد و به همین علت است که؛ امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا می‌کوشد تا در نظم جهانی جدید با تثبیت حاکمیت خود بر - خاورمیانه بزرگ- از این کارت به عنوان پاشنه آشیل تمامی رقیبان خود در منطقه استفاده نماید، لذا در این زمان امپریالیسم آمریکا معتقد به این شعار است که - هر کس بر خاورمیانه بزرگ هژمونی بکند؛ هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ نظامی بر جهان مسلط خواهد بود- و لذا بر این مبنا امپریالیسم جهانی (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با حمایت صهیونیسم بین‌الملل به سرکردگی اسرائیل) در این زمان استراتژی خود را بر پایه - تکوین خاورمیانه بزرگ و تثبیت هژمونی خود بر آن- قرار داده‌اند، اما آنچه مانع تکوین این طرح در شرایط فعلی شده است - هلال شیعی از بحرین تا رژیم مطلقه فقهاتی ایران و دولت مالکی و حزب بعث و حاکمیت خانواده اسد در سوریه و حزب الله در لبنان و حماس در غزه- می‌باشد! که هژمونی این هلال شیعی نخست در دست رژیم مطلقه فقهاتی ایران و در ثانی در دست خانواده اسد در سوریه می‌باشد و تنها راه سلطه بر این هلال شیعی؛ سلطه بر دو کشور سوریه و ایران به توسط سقوط دو رژیم مطلقه فقهاتی و خانواده اسد است. در این رابطه امپریالیسم جهانی (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و با پشتیبانی صهیونیسم بین‌الملل به سرکردگی اسرائیل) می‌کوشند تا در این شرایط که جنبش بهار عربی توانسته است با حمایت ترکیه و عربستان و قطر به مهار آمریکا درآید، با انحراف این جنبش بر پایه مدلیته کشور لیبی در

جهت سرنگونی این دو رژیم به کار بگیرند که این موضوع باعث گشته است تا منطقه و کشور ما و جامعه بین‌المللی در آستانه جنگ جهانی قرار بگیرد! به طوری که فرمانده ارشد چین گفت: «کشورش حتی به قیمت به راه افتادن جنگ جهانی سوم در حمایت از ایران تردید نخواهد کرد.» دلیل این امر هم آن است که حریفان تازه نفس مدعی مشارکت در نظم جهانی و تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی مثل چین و روسیه و... جایگاه استراتژی خاورمیانه بزرگ امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را فهم کرده‌اند، لذا حاضر به معامله در این رابطه نمی‌باشند.

#### ۴ - بحران در حاکمیت مطلقه فقهاتی:

بحران در دستگاه حاکمیت مطلقه فقهاتی؛ که یک امر مزمن می‌باشد هم ریشه سیاسی دارد و هم ریشه اقتصادی و هم ریشه فرهنگی و اجتماعی، آن چنان که به موازات تحولات برونی و درونی سیاسی و اقتصادی منحنی بحران درونی حاکمیت نیز دچار تلورانس می‌گردد لذا از آنجائی که در این شرایط حاکمیت در برابر چهار موج جدید یعنی:

الف - فشار بین‌المللی.

ب - فشار منطقه‌ای.

ج - فشار پائینی‌ها (که در کادر چهار جنبش سیاسی و جنبش اجتماعی و جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک).

د- فشار جناح‌های درونی خود حاکمیت (بحران درون حاکمیت در این شرایط در مرحله‌ای از اعتلا قرار گرفته است که نیازمند به تحلیل مجدد آن می‌باشد).

#### الف - موج جدید فشارهای سیاسی و اقتصادی و... بین‌المللی بر حاکمیت مطلقه فقهاتی:

آن چنان که فوقاً مطرح کردیم در عرصه بین‌المللی امپریالیسم غرب (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و با حمایت صهیونیسم جهانی به نمایندگی اسرائیل) در شرایط جدید جهت تحقق -استراتژی خاورمیانه بزرگ- که تحت هژمونی اسرائیل و در راستای تحقق مرحله جدیدی از نظم نوین جهانی و بر پایه؛ تقسیم و باز تقسیم بازارهای جهانی بزرگترین مانعی است که با آن رو برو می‌باشد؛ هلال شیعی ایران و سوریه و عراق و حزب الله لبنان و حماس در نوار غزه می‌باشد که این هلال شیعی در تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران می‌باشد، و نظر به این که شکست استراتژی آمریکا در اشغال نظامی عراق و افغانستان اگرچه برای امپریالیسم آمریکا بار خاطری گردید، اما برای حاکمیت مطلقه فقهاتی هم اشغال نظامی عراق و هم اشغال نظامی افغانستان یار شاطر شد! چراکه در عراق اشغال نظامی آن توسط امپریالیسم متجاوز آمریکا علاوه بر این که توانست یکی از دشمنان قسم خورده رژیم مطلقه فقهاتی یعنی حزب بعث عراق به رهبری صدام حسین را که رژیم مطلقه فقهاتی پس از ۸ سال جنگ با نوشیدن جام زهر در برابر آن عقب نشینی کرده بود را، از بین ببرد؛ و پس از آن رژیم و دولتی در عراق بر سر کار آمد که علاوه بر این که یک دولت شیعی می‌باشد، از دست پرورده‌های ده ساله همین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هستند. به عبارت دیگر قدرت فاتح در اشغال نظامی عراق و افغانستان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران است، چراکه با این پیروزی هلال شیعی که از بحرین آغاز می‌شود و تا مدیترانه و حزب الله لبنان ادامه دارد کامل گردید و با توجه به جایگاه ذخائر نفتی عراق، هلال شیعی در تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی ایران توانست ۴۰٪ ذخائر انرژی کره زمین را صاحب بشود که خروج ارتش اشغالگر امپریالیسم آمریکا از عراق باعث گردید تا دومین دشمن استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی یعنی سازمان مجاهدین خلق که در آخرین سنگر استراتژی ارتش خلقی خود در عراق و در اردوگاه اشرف

ارزش ریال را بگیرد و نه توانسته جلوی افزایش ارزش دلار را و نه توانسته است تورمی که محصول این دو مؤلفه است را مهار کند! لذا این امر باعث گردیده تا رژیم جهت مقابله با این تورم سونامی وار دوباره به روش‌های سرنیزه‌انی و دستوری و دولتی تکیه کند که تاکنون دستاوردی نداشته است.

ب - بحران پولی: ۳۶۰ هزار میلیارد تومان نقدینگی موجود در دست بخش خصوصی ایران باعث گشته است تا بخش خصوصی مدیریت پولی و مالی اقتصاد ایران را در دست داشته باشد و حاکمیتی که می‌کوشد پیوسته جهت حل کردن مشکلات مالی خود و کسر بودجه سالانه‌اش که حداقل به صورت روتین سالانه به طور متوسط بیش از سی هزار میلیارد تومان می‌باشد، با چاپ اسکناس بی رویه به جبران مافات بپردازد، در شرایط فعلی این حجم نجومی نقدینگی عامل - بحران سازی در اقتصاد ایران- شده است، از آنجائی که پیوسته بخش خصوصی در جایی سرمایه گذاری می‌کند که؛

اولا- گردش و سیرکونل پول در حداقل زمان باشد. در ثانی- بتواند در حداقل زمان ممکن حداکثر سود را ببرد.

بنابراین این نقدینگی به صورت یک بهمن در آمده است که پیوسته بین بخش‌های اقتصاد ایران حرکت می‌کند و به هر بخشی که سر می‌زند آن را گرفتار تورم می‌کند؛ یک روز به بخش مسکن و زمین می‌رود و موضوع و تورم در بخش مسکن را به صورت یک بحران در می‌آورد، روز دیگر به سمت ماشین و خود رو می‌رود و بحران را به آن بخش منتقل می‌کند. طبیعی است که در این زمان موضوع - تحریم بانک مرکزی- عاملی شده تا حاکمیت مبادلات ارزی خود را با بازار جهانی از طریق این دلال‌ها و بخش خصوصی به انجام برساند، این امر باعث گشته است تا بخش خصوصی به سمت بازار دلار و طلا خیز بر دارد و بحران بازار ارزی و طلا را در نقطه اوج منحنی تاریخ ایران بکشاند، به طوری که دولت را در این صحنه آچمز کرده است، البته دولت در آغاز سعی کرد تا با -افزایش بهره سپرده و سود اوراق مشارکت و انتشار اوراق بهادر- جلو این حجم نقدینگی را بگیرد و با سرازیر کردن طلا و ارز به سمت بازار پولی بتواند با بحران مالی و پولی فوق برخورد کند، و در عرصه اوراق مشارکت با پلکانی کردن سود اوراق و انتقال جابجائی آن به -فراپورس- نتوانست انتظار سودآوری بخش خصوصی را تامین بکند، لذا بیش از ۸۰٪ اوراق مشارکت انتشاری در دست دولت باد کرد و در عرصه بازار طلا و ارز هم به علت این که سرازیر کردن طلا و ارز به سمت بازار پولی از طرف دولت به صورت رانتی انجام گرفته است، لذا این امر باعث گردیده که ورود دولت به این بازار گرچه باعث گردید تا دولت توسط فروش طلا و ارزهای خود به قیمت بالا به نوائی برسد و تا اندازه‌ائی بتواند -کسری نقدینگی طرح هدفمندی یارانه که دولت را زمین گیر کرده است- جبران نماید، و به صورت موضعی بتواند تا اندازه‌ائی قیمت طلا و ارز را دچار تنش بکند، اما صف‌های کیلومتری ۲۴ ساعته جهت خرید طلا و ارز در برابر بانک‌ها تاکنون نتوانسته کوچکترین تأثیری به لحاظ استراتژیک در بحران پولی اقتصاد ایران به وجود بیاورد، بنابر این تحریم یک طرفه بانک مرکزی توسط آمریکا و نیز تحریم خرید نفتی ایران فوری‌ترین تأثیر خود را در این شرایط در بخش - پولی و طلا و ارز- گذاشته است و با افزایش ساعتی قیمت دلار و کاهش ساعتی ارزش ریال توانسته است بحران پولی اقتصاد ایران را به نقطه اوج منحنی تاریخ خود برساند. البته موضوع بحران پولی دولت به اینجا هم ختم نمی‌شود چراکه نظام بی در پیکر سرمایه‌داری ایران باعث شده است تا بحران از قطب پولی به سایر قطب‌های سرمایه‌داری ایران انتقال یابد که حاصل آن -ایجاد تورم و کاهش سطح زندگی مردم و بالا رفتن نرخ بهره و رکود در بخش تولیدی اقتصاد و افزایش سطح بیکاری تا سقف ۲۰٪ نیروی کار- شده است.

۳- فراهم کردن شرایطی جهت حمله موضعی نظامی به سایت‌های اتمی

پناه گرفته بودند، مجبور شوند به کشورهای اروپائی مهاجرت کنند، و حاصل آن هم از بین رفتن دومین دشمن استراتژیک رژیم مطلقه فقهائی حاکم بر ایران می‌باشد. بنابراین حاصل اشغال نظامی عراق توسط امپریالیسم متجاوز آمریکا (به علاوه بر بیش از یک تریلیون دلار هزینه جنگی که توسط مالیات دهندگان آمریکائی تامین می‌گردد، و بیش از ۵ هزار کشته از سربازان آمریکائی و ده‌ها هزار زخمی و نیز بیش از یک میلیون کشته از مردم عراق و میلیون‌ها آواره و زخمی و معلول همراه با نابودی زیر ساخت‌های اقتصادی عراق و میلیون‌ها کودک عراقی که از گرسنگی و بی داروئی تاکنون مرده‌اند) باعث شد تا رژیم مطلقه فقهائی حاکم بر ایران از یک طرف بتواند توسط این تجاوز امپریالیستی از خطر دو دشمن استراتژیک خودش - یعنی صدام و سازمان مجاهدین خلق- نجات پیدا کند و از طرف دیگر با تثبیت دولت توتالی‌تر مالکی یعنی دولت دست نشانده خودش -هلال شیعی- را کامل کند، که این هلال به لحاظ داشتن ذخائر انرژی به صورت یک قدرت استراتژیک در جهان می‌باشند، و امروز به صورت پاشنه آشیل امپریالیسم آمریکا در عرصه استراتژی خاورمیانه بزرگ در آمده است، به طوری که این هلال نه تنها امروز موجودیت اسرائیل را در منطقه تهدید می‌کند بلکه هژمونی سیاسی عربستان سعودی و ترکیه را هم به چالش کشیده است، و در همین رابطه جبهه دشمنان منطقه‌ائی -هلال شیعی به رهبری رژیم مطلقه فقهائی- که تحت رهبری امپریالیسم آمریکا شکل گرفته‌اند سه قدرت بزرگ منطقه یعنی ترکیه و عربستان و اسرائیل را تشکیل می‌دهند، که در شرایط فعلی حلقه ضربه خور این هلال سوریه می‌باشد، و فشار استراتژیک این جبهه بر روی سوریه می‌باشد که می‌کوشند با به زانو در آوردن خانواده اسد در سوریه و حاکم کردن وهابی‌های سوریه که طرفدار عربستان می‌باشند، بین این هلال شیعی ایجاد گسل بکنند، که البته خودیژگی‌های حکومت توتالی‌تر خانواده اسد و حزب بعث سوریه به خاطر اقلیت علوی و نیز ترس اقلیت‌های مذهبی و قومی سوریه از حاکمیت اکثریت وهابی سوریه و از طرفی حمایت‌های استراتژیک - سیاسی و بین‌المللی روسیه و چین از خانواده اسد، به همراه حمایت‌های اقتصادی و سیاسی و امنیتی رژیم مطلقه فقهائی ایران و عراق و حزب الله لبنان از این رژیم، باعث شده تا این جبهه سه مؤلفه‌ائی - ترکیه و عربستان و اسرائیل- که از طریق امپریالیسم غرب و به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و فرانسه و انگلیس و کانادا حمایت استراتژیک می‌شوند، نتوانند مانند لیبی به هدف خود دست پیدا کنند ولی آنچه در این رابطه نباید فراموش بکنیم به موازات این که افزایش فشارهای بین‌المللی جهت ساقط کردن حکومت خانواده اسد بر سوریه به بن بست برخورد می‌کند، فشارهای بین‌المللی تحت هژمونی آمریکا و فرانسه و انگلیس و کانادا بر رژیم مطلقه فقهائی شدت پیدا کرده است، که این فشارها در شرایط فعلی عبارتند از:

۱- تلاش جهت کسب مجوز منطقه پرواز ممنوعه در شورای امنیت توسط طرح سه پرونده رژیم مطلقه فقهائی که شامل؛ پرونده نقض حقوق بشر و پرونده آژانس اتمی و بالاخره پرونده طرح ترور سفیر عربستان در آمریکا می‌باشد، که به علت حمایت‌های روسیه و چین از رژیم مطلقه فقهائی حاکم بر ایران که از قبل قابل پیش بینی بود تاکنون موفق نشده‌اند.

۲- تحریم‌های یک جانبه اقتصادی آمریکا و انگلیس و فرانسه و کانادا که آخرین سنگر اقتصادی و مالی و پولی رژیم یعنی بازار فروش نفت و بانک مرکزی را مورد هدف قرار داده‌اند، که در شرایط فعلی این تحریم‌های جدید باعث فونکسیون‌های ذیل در اقتصاد ایران شده است:

الف - کاهش ارزش پول ایران و افزایش روزمره ارزهای خارجی و در راس آن‌ها دلار که این موضوع یعنی افزایش قیمت ارز و دلار باعث تحمیل یک تورم ساعتی بر اقتصاد ایران شده است، هر چند رژیم مطلقه فقهائی می‌کوشد تا با منوئل کردن واردات کالائی خود و فروش نفت به چین در برابر این سونامی تورم سرعت گیر و موج شکنی ایجاد کند، اما از آنجائی که بالاخره در عرصه تجارت خارجی دلار واحد ارزی می‌باشد لذا در این رابطه رژیم مطلقه فقهائی نتوانسته نه جلوی سقوط

شعار حمایت از فلسطین و مخالفت لفظی با اسرائیلی (که با آن روابط تنگاتنگ نظامی و اقتصادی و سیاسی دارد و حتی بارها مانور مشترک نظامی با اسرائیل داشته و ترکیه یکی از بازارهای کالاهاى نظامی اسرائیل در منطقه می‌باشد) استراتژی کسب هژمونی فرهنگی و سیاسی دوباره ای از کشورهای عربی بدست بگیرد و از جانب سوم بعد از اعتلای بهار عربی کوشید تا با پیوند شورای همکاری خلیج تحت رهبری عربستان سعودی و زیر چتر هژمونی نظامی- سیاسی امپریالیسم غرب (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) حرکتی در جهت انحراف جنبش بهار عربی و در راستای استراتژی امپراطوری -عثمانی طلبی- خود از سر گیرد، که نوک پیکان حمله سیاسی و هژمونی طلبانه‌اش به موضوع سوریه متمرکز گردید و به این دلیل که حزب بعث سوریه به رهبری خانواده اسد علاوه بر این که بعد از رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران به عنوان بزرگترین قطب سیاسی و نظامی هلال شیعی (بحرین- ایران- عراق- سوریه- لبنان و حماس در نوار غزه) می‌باشد، و علاوه بر این که هم مرز ترکیه و اسرائیل است و به عنوان بزرگترین قطب مقاومت کشورهای عربی در برابر تجاوزات کشور متجاوز اسرائیل می‌باشد، خود یکی از قطب‌های جهان عرب است که پیوسته به عنوان آلترناتیو در برابر عربستان و مصر داعیه رهبری جهان عرب را دارد! و از آن جایی که در راستای استراتژی خاورمیانه بزرگ امپریالیسم متجاوز آمریکا (تحت هژمونی کشور متجاوز اسرائیل) بزرگترین مانع انجام این استراتژی هلال شیعی و کشور سوریه تحت رهبری حزب بعث و خانواده اسد می‌باشد، لذا این امر باعث گردیده است تا امپریالیسم آمریکا نوک پیکان حمله خود را به طرف کشور سوریه هدایت نماید و از تمامی تمهیداتی در دست خود دارد تا جهت ساقط کردن حکومت توتالیتر خانواده اسد و حزب بعث در سوریه استفاده کند، هم چنین به علت این که حکومت مرتجع خانواده سعودی بعد از سقوط صدام و حاکمیت شیعیان در عراق تقویت هلال شیعی تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهانی ایران را به عنوان آلترناتیو خطرناک حاکمیت خود بر جهان عربی می‌داند، لذا از هر مکانیزمی جهت سوراخ کردن این هلال استفاده کرده تا جهت تقویت هژمونی خود بر جهان عرب فائق آید، و بزرگترین هدفی که حکومت خانواده سعودی جهت سوراخ کردن هلال شیعه در پیش گرفته است؛ تغییر حکومت اسد در سوریه است که می‌کوشد تا و هابیون سوریه را که اکثریت در سوریه دارند مسلح کند، هم چنین با بین‌المللی کردن موضوع فشار بر سوریه و اخراج از اتحادیه عرب و - لیبی- لیزه کردن آن، شرایط لازم جهت سقوط خانواده اسد را فراهم کند که این امور باعث گردید تا حکومت رجب طیب اردوغان در ترکیه شرایطی جهت موج سواری خود فراهم ببیند، لذا نوک پیکان حمله خود را به طرف سوریه و خانواده اسد گرفت و حمایت خود را از جنبش و هابیون سوریه از سر گرفت، که البته این امر او را مجبور کرد که وارد صف بندی در برابر هلال شیعی و رژیم مطلقه فقهانی ایران نیز بشود، در همین رابطه رژیم مطلقه فقهانی در برابر فشار جدید منطقه‌ای که از طرف شورای همکاری خلیج و ترکیه تشکیل می‌شدند قرار گرفت، که برای مقابله با این فشارهای منطقه‌ای کوشید با علم کردن دیپلماسی دولت مالکی و کسب حمایت سیاسی حکومت سودان علاوه بر این که در جهان عرب شکاف بوجود آورد، قدرت عربستان سعودی را به محاق بکشاند! البته شرایط سیاسی جدید مصر و سرنوشتی حسنی مبارک در این زمان امکانی برای موج سواری رژیم مطلقه فقهانی نیز فراهم کرده است، با همه این احوال در این شرایط پیوند بین ترکیه با شورای همکاری خلیج که از طرف حکومت اردن هم حمایت می‌گردد، باعث شده تا فشار منطقه‌ای در راستای استراتژی خاورمیانه بزرگ امپریالیسم آمریکا بر رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران تشدید گردد.

ج - مولفه‌های جدید جنبش‌های سیاسی و اجتماعی و دموکراتیک:

۱ - اردوگاه اشرف پایان یا سر آغاز:

رژیم ایران توسط اسرائیل؛ که این موضوع با توجه به عکس العمل نظامی ایران و هم توسط حزب الله لبنان و احتمال حمله موشکی حزب الله به سایت اتمی اسرائیل، شرایط منطقه را به حد انفجاری خواهد کشانید که خود این موضوع یکی از آرمان‌های جناح جنگ طلب رژیم ایران و حزب بعث سوریه می‌باشد، چراکه جنگی شدن شرایط منطقه بر پایه تضاد با اسرائیل تنها سوپاپ اطمینانی است که می‌تواند هلال شیعی منطقه را از بحران نجات بدهد.

۴- تلاش در جهت - لیبی- لیزه کردن استراتژی سقوط حاکمیت مطلقه فقهانی ایران به توسط امپریالیسم غرب و به سرکردگی امپریالیسم آمریکا: اگر چه دولت هارپر در کانادا امروز بیش از هر زمانی دیگر بر طبل جنگ با رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران می‌کوبد ولی شکست امپریالیسم آمریکا در عراق و افغانستان، امکان اشغال نظامی و حمله مستقیم به ایران را از امپریالیسم غرب (به سرکردگی آمریکا و انگلیس و فرانسه و کانادا) گرفته است، یک حمله نظامی که در صورت تحقق آن کشور ایران و اقتصاد این کشور را بدل به بیابان سوخته خواهد کرد! لذا در این رابطه است که امپریالیسم به سرکردگی آمریکا و انگلیس و فرانسه و کانادا می‌کوشند (آن چنان که هیلاری کلینتون در مصاحبه‌اش با بی بی سی مطرح کرد که؛ برپایه استراتژی - لیبی- لیزه کردن) گزینه نظامی سقوط رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران را در دستور کار خود قرار می‌دهند. البته ضربه اخراج مجاهدین از اشرف به همراه عدم وجود آلترناتیو داخلی در اپوزسیون و رکود در جنبش سبز و عدم توانایی آمریکا در - بالکان نیزه- کردن جنبش‌های قومی ایران و نیز عدم وجود آلترناتیو رژیم مطلقه فقهانی در جنبش خارج کشور و هم عدم توانایی کشورهای منطقه جهت ورود نظامی به جنگ با رژیم مطلقه فقهانی و مهمتر آن که عدم توانایی امپریالیسم غرب (به سرکردگی آمریکا و انگلیس و فرانسه) جهت اخذ مجوز منطقه ممنوعه و حمله نظامی به ایران توسط شورای امنیت که به علت حمایت بی دریغ و همه جانبه روسیه و چین، تماما باعث گردیده که سیاست - لیبی لیزه- ایران با موانع جدی روبرو گردد.

ب - موج جدید فشار منطقه‌ای بر رژیم مطلقه فقهانی و هلال شیعه:

در خصوص فشار جدید منطقه‌ای باید به صف آرائی منطقه‌ای (که بعد از بهار عربی بر علیه هلال شیعی و در راس آن‌ها رژیم مطلقه فقهانی حاکم و رژیم بعثی خانواده اسد در سوریه صورت گرفته است) توجه کنیم، تا قبل از بهار عربی (و از بعد از سقوط صدام حسین و حزب بعث در عراق و حاکمیت شیعیان وابسته به رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران در عراق) صف آرائی در برابر هلال شیعی تنها به عهده شورای همکاری خلیج تحت رهبری عربستان سعودی سپرده شده بود، که با شعار -آزادی تنب‌های دوگانه و تغییر نام خلیج فارس به خلیج عربی- می‌کوشیدند تنور مبارزه با رژیم مطلقه فقهانی حاکم بر ایران را گرم نگه دارند، اما به موازات اعتلای جنبش بهار عربی و از آنجائی که - رژیم رجب طیب اردوغان در ترکیه- تحت شعار اسلام دموکراتیک و پان‌ترکیسم (از یک طرف جهت مقابله با هجمه سیاسی دو قدرت بزرگ فرانسه و آلمان در جهت ورود به اتحادیه اروپا که تحت شعار نسل کشی ارمنه توسط ترکان عثمانی مانع ورود ترکیه به اتحادیه اروپا می‌شدند و از طرف دیگر جهت سرکوب جنبش کردهای پ. ک. ک در داخل که نزدیک به یک سوم خاک این کشور را نا امن کرده‌اند و از طرف سوم جهت زنده کردن دوران تاریخی امپراطوری عثمانی در ترکیه)، می‌کوشید تا با سیاست‌های چند مؤلفه‌ای از یک طرف توسط استقرار سایت‌های موشکی امپریالیسم آمریکا بر علیه روس‌ها خود را وارد رقابت جهانی روس و آمریکا بکند تا توسط آن بتواند حمایت سیاسی و اقتصادی ناتو و در راس آن امپریالیسم آمریکا را جهت ورود به اتحادیه اروپا بدست بیاورد و از طرف دیگر با طرح

هیچ گونه فونکسیون مثبتی ندارد، نه در رژیم توتالیتر پهلوی و نه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم! گرچه جنبش سیاسی ایران مدت نزدیک به ۵۰ سال پیوسته در حال کوبیدن بر این طبل تو خالی است و هر سال پایان تاریخ حکومت حاکمیت را اعلام می‌کند، ولی در این نیم قرن گذشته این استراتژی کوچکترین فونکسیون مثبتی برای جنبش‌های چهارگانه ما نداشته است و تنها دستاورد آن ایجاد یک - کاست تشکیلاتی- می‌باشد که در این شرایط نه تنها یار شاطر نیست بلکه بار خاطر می‌باشد.

۲ - ۱۶ آذر ۹۰ آرامش قبل از طوفان یا رکود جنبش دانشجویی:

چرا در شرایط فعلی جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر ماه جاری (روز دانشجو) هیچ گونه واکنشی از خود نشان نداد؟ که خود این موضوع سوال پیچیده ای بود که امسال در برابر ما قرار گرفت، هنوز مشخص نیست که آیا سکوت امسال جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر به خاطر مصادف شدن با ایام محرم بود (که البته قابل قبول نیست) و یا سکوت و خاموشی امسال ۱۶ آذر جنبش دانشجویی به خاطر شرایط نظامی و بحران امپریالیسم غرب با رژیم مطلقه فقهاتی ایران می‌باشد؟ که جنبش دانشجویی به توسط این سکوت می‌خواست پاسخ منفی به دعوت هیلاری کلینتون رئیس دیپلماسی آمریکا جهت - لیبی- لیزه کردن ایران بدهد؟ آیا سکوت امسال جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر به علت انتقال رکود از جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ماه ۸۸ به جنبش دانشجویی می‌باشد؟ و... به هر حال یکی از موضوع‌های قابل تامل در جنبش دموکراتیک ایران یا جنبش دانشجویی سکوت ۱۶ آذر سال جاری می‌باشد که درک و فهم آن می‌تواند راهگشای بسی مسائل برای ما باشد، اگر علت سکوت امسال جنبش دانشجویی ایران را مصادف شدن با ایام عاشورا بدانیم، این برداشت امری بی معنی می‌باشد و دلیل آن هم این است که ارزش هر عملی در عرصه تاکتیک و استراتژی به میزان ضربه و وحشت و تأثیری است که دشمن از آن عمل نصیب می‌شود، با یک نگاه سطحی به برخوردهایی که بعد از ۲۲ خرداد ۸۸ تاکنون انجام گرفته، شاید حوادث عاشورای ۸۸ حساسترین ضربه خور رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است، به طوری که علاوه بر - پاتک ۹ دی ماه ۸۸ تظاهرات دولتی را که طی آن رژیم مطلقه کوشید برای اولین بار یک تظاهرات صد درصد سیستماتیک اداری سازماندهی شده دولتی با فشار و درفش به راه بیاندازد- هر سال در ایام سال روز آن حوادث تمام بلندگوهای رژیم جهت کوبیدن آن حادثه به خروش در می‌آیند و یاد آن ایام هنوز پشت رژیم را می‌لرزاند، البته دلیل آن این بود که ایام عاشورا همیشه برای شیعه روز حماسه خواهد بود و طبیعی است تا زمانی که این حماسه با سیاست همراه بشود، آن جنبش جایگاه تاریخی پیدا می‌کند. بنابراین پیوند سکوت امسال جنبش دانشجویی ایران در ۱۶ آذر را با ایام عاشورا امر صحیحی به نظر نمی‌رسد، اما در خصوص انتقال رکود از جنبش اجتماعی ۲۲ خرداد ماه ۸۸ به جنبش دانشجویی هم به عنوان علت سکوت جنبش دانشجویی ایران در ۱۶ آذر سال جاری، باز امر صحیحی به نظر نمی‌رسد، چراکه جنبش دانشجویی در تاریخ صد ساله حیات و حرکت خودش در ایران نشان داده است که همیشه «رکود شکن و طلایه دار و پیشگام حرکت بوده» است و هرگز ضربه پذیر و موج شکن و سرعت گیر حرکت‌های جنبش‌های چهارگانه نبوده است!

با توجه به این آیتم‌ها تنها آیتم دیگری که به عنوان علت سکوت جنبش دانشجویی ایران در ۱۶ آذر امسال باقی می‌ماند همان آیتم توجه جنبش دانشجویی ایران به - حساسیت شرایط می‌باشد- که این آیتم به عنوان علت سکوت امسال ۱۶ آذر دانشجویان صحیح‌تر به نظر می‌رسد، چراکه دانشجویان به درستی در یافتند که در این شرایط - لیبی- لیزه شدن ایران اگرچه به سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی توسط امپریالیسم غرب (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) می‌انجامد، ولی این سرنگونی به بهای قتل و عام و نابودی زیر ساخت‌های اقتصادی و جایگزین شدن عوامل وابسته به امپریالیست‌های غرب تمام می‌شود و حاصلی بهتر از انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ که باعث حاکمیت نظام مطلقه فقهاتی بر ایران شد نخواهد داشت! لذا

قبل از این که وارد مبحث جنبش‌های چهارگانه و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران بشویم باید به وضعیت جدید - مجاهدین خلق در اردوگاه اشرف واقع در شمال بغداد- اشاره بکنیم، از آنجائی که التیماتوم زمانی اعلام شده از طرف دولت مالکی جهت خروج مجاهدین از کشور عراق تا پایان سال میلادی جاری می‌باشد و با توجه به این که هنوز امکانات انتقال آنها به کشورهای دیگر فراهم نشده است، وضعیت ۳۴۰۰ نفر مجاهدی که در اردوگاه اشرف به سر می‌بیرند به لحاظ انسانی در خطر است و هر آن احتمال آن وجود دارد (با توجه به جنگ بین جناح العراقیه و دولت مالکی و حمایت ایاد علاوی و صالح المطلق و طارق الهاشمی از مجاهدین) که مانند دفعه قبل مالکی به تحریک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با هجمه نظامی به اردوگاه اشرف حمله کند و به تار و مار و قتل و عام کردن آن‌ها بپردازد، و یا این که با دستگیری آن‌ها و تخلیه و اشغال نظامی اردوگاه، آن‌ها را تحویل رژیم مطلقه فقهاتی ایران بدهد، که در هر صورت از زاویه انسانی یک فاجعه ضد انسانی تلقی می‌شود. البته تنها عاملی که می‌تواند از این فاجعه انسانی جلوگیری بکند خود مجاهدین هستند که به جای این همه فعالیت دیپلماتیکی که آن‌ها می‌کنند تا از طرف نهادهای بین‌المللی مثل سازمان ملل مدت زمان تعیین شده را به تعویق بیاندازند، تمهیدات انتقال این نیروها را فراهم کنند! البته این قدر آگاه به این مساله هستیم که انتقال اشرف از عراق به اروپا به معنای تعطیلی استراتژی ارتش خلقی مجاهدین می‌باشد، چراکه با توجه به شرایط فعلی منطقه به جز کشور اسرائیل هیچ کشور منطقه حتی کشور عربستان و اردن و افغانستان و پاکستان و حتی کردستان عراق هم حاضر به پذیرش اشرف با حیثیت استراتژی ارتش خلقی نیستند و رفتن به اسرائیل هم به مثابه مرگ سیاسی و انتحار و خودکشی مجاهدین در منطقه و ایران خواهد بود! بنابراین بیش از آن که پایان استراتژی چریکی و استراتژی خلقی با متلاشی شدن و اشغال اردوگاه اشرف بر مجاهدین تحمیل بشود، وقت آن فرا رسیده است که مجاهدین در این تند پیچ حیات تاریخی خود اقدام به یک جراحی استراتژیک بکنند و با انتخاب استراتژی تحزب‌گرایانه سازمان گر حیات نوینی را در این مرحله تاریخی آغاز نمایند، کاری که اگر ۳۳ سال پیش از این می‌کردند امروز تاریخ ما و جنبش‌های چهارگانه سیاسی و اجتماعی و کارگری و دموکراتیک ما وضعیتی کاملاً عکس آن چیزی داشت که امروز ما شاهد آن هستیم، و پس از یک دریای خون و شکنجه و ایثار گرفتار رکود و خمود فعلی نمی‌شدند! البته این قدر می‌فهمیم که در شرایط فعلی مجاهدین زیر ساطور مرگ از طرف سه جناح داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته‌اند، طرح این گونه امور جانی ندارد ولی فکر می‌کنیم این حق برای ما محفوظ باشد که بالاخره یک بار باید حرف‌های تاریخی خودمان را با مجاهدین بزنیم و چه فرصتی بهتر از این زمان که به آن‌ها بگوئیم که اردوگاه اشرف نمایش یک استراتژی است و نه محل زندگی ۳۴۰۰ نفر انسان عادی! لذا پایان اجباری اشرف را باید پایان استراتژی چریک گرائی و ارتش خلقی در ایران دانست، و این حقیقت را برای مجاهدین تبیین کند که در جامعه ایران استراتژی چریک گرائی و ارتش خلقی (حتی با هزینه یک دریای خون و ایثار و این همه هزینه صادقانه‌ای که مجاهدین کردند، که اصلاً برای هیچ جریان دیگری در تاریخ ایران امکان تکرار آن وجود ندارد) دارای فونکسیون مثبتی نمی‌باشد! باید با پایان اشرف (به جای این که مجاهدین در فکر برپائی اشرف دیگری در کشورهای منطقه باشند) مجاهدین به جای پراکنده کردن نیروهای خود در کشورهای اروپائی که خواسته رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد و به معنای مرگ استراتژی ارتش خلقی محسوب می‌شود، بهتر است مجاهدین همسان با انقلاب ایدئولوژیک در سال ۶۲ «انقلاب استراتژیک تحزب‌گرایانه سازمان‌گر» به راه بیاندازند و این حقیقت تاریخی را به عنوان یک پیشنهاد از ما بپذیرند که آن چنان که در نامه سرگشاده در تیرماه ۶۰ به مجاهدین در نشر مستضعفین اعلام کردیم که؛ استراتژی چریک گرائی و ارتش خلقی در کشور ایران و جامعه ایران اگر نگوئیم دارای فونکسیون منفی می‌باشد باید به صورت قطع و جزم بگوئیم که



**« تکامل - بقیه از صفحه اول »**

از اوایل قرن بیستم و با ظهور اندیشمندان بی بدیلی امثال - علامه اقبال لاهوری - این امر مسجل گردید که اعتقاد به اصل علمی تکامل برای یک مسلمان «منظرگاهی است که از آن منظر، مسلمان می‌تواند قرآن و وحی و رسالت انبیاء و جهان و خدا و توحید و... را تبیین نماید» و بدون اعتقاد به این اصل علمی - جهان و وجود و وحی و رسالت انبیاء و توحید و... - به صورت یک سلسله امور گسسته و مکانیکی و ذهنی و... می‌باشند! آنچنانکه در کلام اسلامی از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری متکلمین اشاعره مبلغ این اندیشه بودند (و توسط این متکلمین بود که این نگرش اسکولاستیکی در - کلام و فلسفه و تفسیر و فقه و عرفان و اخلاق و اعتقاد، بر ما جاری و ساری گردید). چراکه پایه اندیشه فلسفی متکلمین اشاعره بر - جهان گسسته و مکانیکی و غیر قانونمند و غیر علمی و غیر علی و... استوار بود، و همین منظر و دیدگاه فلسفی اشاعره بود که باعث گردید، تا از همان آغاز در اندیشه فلاسفه ما - که بر پایه فلسفه ارسطویی به تبیین جهان می‌پرداختند - و عرفای ما - که آبشخور اولیه همه آن‌ها عرفان هند شرقی بود - و فقه حوزه های ما - که در کادر اسلام مقطع و اکلکتیویتهائی، تکیه مکانیکی بر فقه دگماتیسم و غیر دینامیک منطبق بر زمان می‌کردند و... یا در برابر اصل دینامیکی تکامل مقاومت کلیسایی بوجود آید.

ولی به هر حال حتی در جامعه خودمان از بعد از شهریور ۲۰ (که شرایط سیاسی و علمی و فکری جهت تنوع فکری جامعه ما آماده گردید)، ابتدا افرادی چون مرحوم دکتر یدالله سبحانی در حد تکامل زیستی (و نه تکامل اجتماعی و تاریخی)، این موضوع را در عرصه دیسکورس دینی جامعه ما و بعد از شهریور ۲۰ وارد کردند. که در ادامه آن توسط مرحوم شهید مهندس محمد حنیف نژاد و مجاهدین خلق، این اصل از - مرحله زیستی - دکتر یدالله سبحانی به مرحله اجتماعی کشانیده شد. اما از آنجائیکه شاگردان شهید حنیف نژاد از عینک - تکامل زیستی به تبیین تکامل تاریخی و اجتماعی بشر - می‌پرداختند، این منظر و نگرش که نگرشی انطباقی به اصل تکامل بود (که در کلاس‌های تبیین جهان مسعود رجوی در سال ۵۸ و ۵۹ در دانشگاه شریف صورت می‌گرفت)، به بن بست مطلق رسید و به همین دلیل، گرچه مدت سی سال است که از آن کلاسها می‌گذرد اما هنوز مجاهدین و در راس آن‌ها مسعود رجوی توان آن را پیدا نکرده‌اند تا از همان - منظر تکامل زیستی به تبیین انسان و جامعه و تاریخ انسانی - بپردازد؛ و این بحث و تبیین در همان - مرحله زیستی - به بن رسیده است؛ و باور ما بر این است که؛ «امکان عبور از این مرحله برای اندیشه و تفکر مجاهدین وجود ندارد» و دلیل اصلی ما آنچنانکه مطرح کردیم؛ «دیدگاه آن‌ها جهت - انطباق - قانون بندی تکامل زیستی بر تکامل انسانی و اجتماعی و تاریخی بشر می‌باشد که امری غیر ممکن است.»

البته این گره کور در جامعه ما با ظهور معلم کبیرمان شریعتی و از سال ۴۸ که - شریعتی تاریخی و تطبیقی - متولد گردید حل شد. چراکه از منظر شریعتی؛ «اگر چه اصل تکامل زیستی در عرصه حیات مادون انسانی به همان شکل داروینیستی و نئوداروینیستی اش حاکم می‌باشد، اما با - ظهور پدیده انسان در فرآیند تکامل زیستی - پروسه تکامل زیستی، آنچنانکه داروین هم می‌گوید به پایان رسید؛ و تکامل تاریخی با - قانونبندی های جدید - جایگزین این تحول گردید. آنچنانکه فرآیند های تکامل زیستی برای این - تحول جدید و تکامل تاریخی - صورت تحولات کمی را جهت تحول کیفی جدید در بر داشت، که به همراه این - تحول کیفی در فرآیند جدید - پروسس تکامل قانون بندی های جدیدی ظهور کرد، که طرح این قانون بندی‌ها در دیسکورس مذهبی جامعه ما برای اولین بار به توسط معلم کبیرمان شریعتی مطرح گردید.»

البته آنچنانکه در سر آغاز این مقاله مطرح کردیم - علامه اقبال لاهوری - از پیشکسوتان جهان اسلام بود که در سر آغاز قرن بیستم «این اندیشه را

جنبش دانشجویی در آذر ماه امسال با سکوت خود جاده صاف کن حمله نظامی امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به ایران نشد و این نیز پاسخ منفی بود به دعوت هیلاری کلینتون رئیس دیپلماسی آمریکا که جهت - لیبی - لیزه کردن ایران دعوت به نا آرامی داخلی ایران کرد. البته سکوت امسال دانشجویان پیام‌های دیگری هم داشت و آن این که:

۱ - آزادی و رهائی و عدالت در هر جامعه‌ای هبه‌ای نیست که امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بخواهد با قتل و بیابان‌های سوخته و شکنجه گاه‌های گوانتانامو و ابوغریب برای خلق‌های تحت ستم به ارمغان بیاورد، بلکه بالعکس آتش پرورتهائی است که؛ «خلق‌ها خود باید با قیام و آگاهی و مبارزه از آسمان به زمین بیاورند.»

۲ - در شرایطی که امپریالیسم غرب (به سرکردگی امپریالیسم متجاوز آمریکا و هم پیمان استراتژیک خود صهیونیسم بین‌الملل به سرکردگی اسرائیل) برای مردم ایران آلترناتیو حکومت تعیین می‌کنند یا می‌سازند «نباید جاده صاف کن آن‌ها» شد.

۳ - تاریخ گذشته مبارزات آزادی خواهانه و رهائی‌بخش و آگاهی‌بخش خلق ایران در نیم قرن گذشته نشان داده است که امپریالیسم غرب (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا) بزرگترین مانع و دشمن مبارزه توده‌های ما بوده و بیشترین ضربه را بر توده‌های ما وارد کرده است.

**د - بی کفایتی الیگارشی روحانیت و الیگارشی سپاه در اداره کشور:**

البته در این شرایط آنچه باعث پیچیدگی شرایط شده است بی کفایتی دو جناح حکومتی در اداره کشور است چراکه الیگارشی سپاه پاسداران که امروز سکاندار مدیریت اقتصادی در بخش دولتی و خصوصی می‌باشد و نیز سکاندار مدیریت سیاسی مملکت که از دولت گرفته تا مجلس و نهاد رهبری هست و هم چنین سکاندار مدیریت نظامی و انتظامی و امنیتی و اطلاعاتی و پلیسی کشور می‌باشند و منافع و حیات خود را در گرو جنگ می‌بینند، لذا به موازاتی که بر طیل جنگ می‌کوبد از موشک پرتاب شده سید حسن نصرالله گرفته تا موشک‌های حماس و اشغال سفارت انگلیس و آزمایش‌های موشکی و... همه و همه را در این رابطه انجام می‌دهد. البته الیگارشی روحانیت جهت تقسیم باز تقسیم قدرت در انتخابات مجلس نهم، با کنار گذاشتن حریف اصلاح طلب خود به جنگ گرگ‌ها در بین جریان خود روی آورده و می‌کوشند در این شرایط حساس که نگاه‌ها به بیرون متمرکز شده است، در غیاب توده‌ها و جنبش فرصت را مغتنم شمرده و سهم شیر از قدرت را برای خود تصاحب نمایند! و همین امر باعث گردیده که در این شرایط دعوای بلوک قدرت به اوج خود برسد به طوری که حتی خامنه‌ای برای اولین بار - جفت شش خود را در پای اینها به زمین زده - و دنبال این قشون کشی سیاسی به راه افتاده است و فقط تلاش می‌کند که از جناح حریف کسی وارد گود قدرت او نشود! جریان پایداری تحت رهبری مصباح یزدی و جبهه متحد اصول گرایان تحت رهبری مهدوی کنی و جریان انحرافی تحت رهبری محمود احمدی نژاد و اسفندیار رحیم مشائی همه در این رابطه به میدان آمده‌اند، خمینی می‌گفت گرگ‌ها وقتی با هم به شکار می‌روند شب موقع تقسیم آن، رو به روی همدیگر چشم باز می‌خوابند تا یکدیگر را تکه پاره نکنند! و این است نمایش تقسیم قدرت بین الیگارشی روحانیت و الیگارشی سپاه.

والسلام

وب سایت:

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

بطوریکه بزرگترین اندیشه های حوزه های فقهی مانند؛ (علامه محمد حسین طباطبائی و مرتضی مطهری و...)، جسارت پذیرش این اصل را حتی در این عصر و قرن پیدا نکرده‌اند و هنوز به صورت همان اندیشه دگماتیسم و فیکسیسم اسکولاستیکی، خلقت انسان را تبیین می‌نمایند.

۶ - در تاریخ اسلام نخستین اندیشمندی که جسارت طرح اصل تکامل در عرصه تبیین فلسفی مبانی اعتقادی اسلام را پیدا کرد، علامه محمد اقبال لاهوری می‌باشد که کوشید در عرصه "اجتهاد در اصول، اصل وحی را بر پایه اصل تکامل تبیین نماید".

۷ - در جامعه ما گرچه تا شهریور ۲۰ طرح اصل تکامل در دیسکورس مذهبی به عنوان "ذنب لا یغفر" تلقی می‌شد، ولی اولین کسی که جسارت طرح اصل تکامل، آنهم در "فرآیند زیستی و نه تاریخی" آن را پیدا کرد مرحوم دکتر یدالله سبحانی (از بنیانگذاران نهضت آزادی) بود، که بعداً این حرکت او توسط مرحوم شهید مهندس محمد حنیف نژاد (البته با همان منظر زیستی و انطباقی)، به مرحله تاریخی و اجتماعی تعمیم داده شد. اما این فرآیند انطباقی با ظهور "شریعتی تطبیقی و تاریخی" (از سال ۴۸ به صورت تطبیقی) به عرصه تکامل تاریخی و اجتماعی و انسانی تعمیم داده شد.

۸ - بنابراین در رابطه با توجه به - اصل تکامل در دیسکورس مذهبی- باید بگوئیم که اصل تکامل باید به عنوان یک "روش" و هم به عنوان یک "نگرش" مورد توجه قرار گیرد. یعنی برای یک محقق و صاحب نظر و متفکر مسلمان نیز، اصل تکامل باید هم در عرصه "روش" مورد توجه قرار گیرد و هم در عرصه "نگرش".

۲ - **سابقه تاریخی کشف و توجه به اصل تکامل:** گرچه برای بعضی طرح اصل تکامل تداعی کننده کشف - تکامل زیستی داروین و کشف اصل موتاسیون نئوداروینیسم- می‌کند. اما آنچه در این رابطه می‌توان گفت؛ گرچه طرح علمی اصل تکامل توسط داروینیسم و نئوداروینیسم، و در عرصه زیست شناسی صورت گرفته است، اما واقعیت امر این است که طرح "اصل تکامل توسط بشر سابقه ۲۵۰۰ ساله دارد و بشر به صورت - فلسفی و مذهبی و عرفانی- به این اصل توجه داشته و به آن معتقد بوده است" و بر عکس اصل تکامل علمی داروینیسم و نئوداروینیسم (که فقط در عرصه زیست شناسی مطرح می‌باشد)، اصل تکامل فلسفی و عرفانی و مذهبی "تمامی وجود را در بر می‌گیرد" و از این اصل به عنوان یک عینک جهت مطالعه وجود استفاده شده است؛ لذا برای طرح سابقه اصل تکامل باید نگاه خود را به اقصی نقاط تاریخ اندیشه بشر روانه کنیم، یعنی از آن روزی که بشر شروع به اندیشیدن فلسفی و مذهبی کرده است. برای این کار باید در همین جا به اصل مهم دیگری که در رابطه با آن - بشر به اصل تکامل- پرداخته است اشاره کنیم، که آن "اصل حرکت" می‌باشد. یعنی از همان روزی که بشر توانسته است "اصل حرکت در وجود" را فهم فلسفی یا فهم مذهبی یا فهم عرفانی یا فهم علمی و... بکند، "اصل تکامل" برایش مطرح شده است.

۲ - **تکامل مکانیکی، تکامل دینامیکی:** مطابق آنچه که فوقاً در رابطه با "پیوند اصل حرکت و اصل تکامل" مطرح کردیم و نیز مطابق تعریفی که فوقاً از اصل تکامل کردیم، و آن را "هدفمندی تطوری حرکت" معنی نمودیم، و از آنجائیکه به موازات تفاوت در - فهم از حرکت- فهم انسان از "تکامل" تغییر کرده است؛ لذا در این رابطه اگر بخواهیم به تبیین سابقه تفاوت تعریف از تکامل، از آغاز فهم انسان از "حرکت و تکامل" تا کنون بپردازیم، باید به طرح دو نظریه از تکامل اشاره کنیم که عبارت خواهد بود از: (نظریه اول از آن نظریه پردازانی است که حرکت موجود در عالم را حرکت مکانیکی و برون از عالم می‌دیده‌اند که توسط ذات باری بر این جهان به صورت، حرکت مادر و گهواره وارد شده

به صورت تطبیقی وارد دیسکورس اسلامی کرد" زیرا مطابق آنچه فوقاً مطرح کردیم او در (کنفرانس روح فرهنگ و تمدن اسلامی- در صفحه ۱۴۵) می‌کوشد، تا توسط آن به تبیین اصل کلی هستی شمول و تاریخ شمول وحی بپردازد: او در این باره می‌گوید: "کلمه وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب آن را خاصیتی از حیات می‌داند و البته این هست که خصوصیت و شکل (وحی) بر حسب مراحل مختلف تکامل حیات متفاوت می‌باشد. گیاهی که به آزادی در مکان رشد می‌کند، جانوری که برای سازگار شدن با محیط (اصل انطباق با محیط تکامل زیستی) تازه حیات، دارای عضو تازه‌ای می‌شود، و انسانی که از اعماق درونی حیات، روشنی تازه‌ای دریافت می‌کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند که بنابر ضرورت‌های ظرف پذیرای وحی یا بنابر ضرورت‌های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد، اشکال گوناگون دارند" (بازسازی فکر دینی در اسلام - صفحه ۱۴۵ از سطر اول تا سطر هفتم).

بنابراین آنچنانکه مشاهده می‌کنید از آنجائیکه علامه اقبال لاهوری انجام حیات دو باره اسلام را در گرو "بازسازی اسلام در عصر مدرنیته" می‌داند و امکان بازسازی اسلام را "در گرو اجتهاد در اصول اسلام" می‌داند و انجام اجتهاد در اصول اسلام را در مرحله اول؛ "در گرو بازشناسی و اجتهاد در اصل وحی" می‌بیند و انجام و بازشناسی وحی را در گرو "اعتقاد به اصل جهان شمول و تاریخ شمول تکامل و تبیین وحی در کانتکس آن" اعلام می‌کند؛ لذا بدین ترتیب است که - ضرورت و جایگاه طرح فلسفی اصل تکامل در عرصه دیسکورس مذهبی در این شرایط - برای ما مطرح می‌گردد. ماحصل آنچه تا کنون مطرح کردیم عبارتند از:

۱ - برای فهم وحی و قرآن و اسلام و رسالت انبیاء ابراهیمی و اصول اعتقادات مکتبی (اعم از توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت و اخلاق و فقه و دین و...)، نیازمند به پیش فرض اعتقاد به اصل تکامل هستیم.

۲ - شناخت اسلام در عصر حاضر در گرو بازسازی اسلام می‌باشد، که بازسازی اسلام در گرو اجتهاد در اصول است و مقدم‌ترین اصلی در اسلام که باید مورد اجتهاد قرار گیرد "اصل وحی" است، که برای اجتهاد در اصل وحی این امر تنها توسط "تبیین وحی در کانتکس اصل تکامل" امکان پذیر می‌باشد، و بدون اعتقاد و تبیین اصل وحی در کانتکس اصل تکامل امکان بازسازی و اجتهاد در این امر وجود نخواهد داشت.

۳ - تشریح و تبیین اصل تکامل در تاریخ بشر سابقه ۲۵۰۰ ساله دارد که در چهار فرآیند - فلسفی و مذهبی و عرفانی و علمی- شکل گرفته است؛ و تبیین آن در دو شاخه - تکامل زیستی و تکامل تاریخی- انجام گرفته است. اگرچه تبیین فرآیندهای فلسفی و عرفانی و مذهبی اصل تکامل (در تاریخ ۲۵۰۰ ساله)، کلیت دستگاه وجود را موضوع تکامل خود قرار داده است، اما در عرصه - فرآیند علمی- که سابقه‌ای دویست ساله دارد، فقط - تکامل زیستی و تکامل تاریخی- مورد تبیین و تشریح علمی قرار گرفته است.

۴ - در عرصه تاریخ اسلام از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری (که دیدگاه اشعری گری بر کلام و فقه و فلسفه و عرفان و... اسلامی ما حاکم گردید)، به علت - منظر گسستگی نگر- آن‌ها در تبیین وجود و نفی پیوستگی و علیت و قانون بندی و نظم در هستی توسط آن‌ها، اصل تکامل به صورت یک اصل بنیادی از - دیسکورس مذهبی و کلامی و فقهی و فلسفی و... مسلمانان- دور شد و با سیطره فلسفه ارسطویی در قرن دوم (توسط عباسیان و به خصوص مأمون)، بر اندیشه اسلامی که در کنار اندیشه کلامی اشعری گری و به صورت مطلق دیدگاه اسکولاستیکی را بر فقه و فلسفه و کلام و... اسلامی حاکم گردانید، و اولین اصلی که در این رابطه به زنجیر انگیزاسیونی فقهی و حوزه‌های کشیده شد اصل - تکامل- بود، چرا که با نفی این اصل راه برای هرگونه دگم اندیشی و نفی تحول در اندیشه دینی باز می‌شد.

۵ - نفی اصل تکامل توسط حوزه فقه‌ای تا این زمان ادامه دارد

**"درد و درمان شماره ۱ - بقیه از صفحه اول"**

۵۴ - چرا شریعتی نسبت به فقهی کردن سوسیالیسم (مانند مرتضی مطهری) و فقهی کردن مشروطیت یا دموکراسی (مانند نائینی در تنبیه الامه و تنزیه المله) نفرت داشت و اینگونه متدلوزی را شیوه‌های عوام فریبانه و تمویهی می‌دانست و تنها معتقد به علمی کردن سوسیالیسم علمی توسط فلسفه علمی تاریخ بود؟

۵۵ - چرا شریعتی تز اسلام منهای فقاقت خود را در بستر تز اسلام منهای روحانیت مطرح می‌کرد؟ (آنچنانکه مصدق تز اقتصاد منهای نفت مطرح کرد من تز اسلام منهای روحانیت مطرح می‌کنم)

۵۶ - چرا شریعتی در نامه به پدرش می‌گوید: «من ارزش چه گوارای انقلابی غیر مذهبی که پس از پیروزی انقلاب کوبا کشور کوبا را رها می‌کند و برای نجات مردم بولیوی در کوه‌های بولیوی به مبارزه می‌پردازد و همان جا کشته می‌شود از مرجع بزرگ شیعه بر تر می‌دانم»؟

۵۷ - چرا شریعتی در جزوه تخصص می‌گوید: «اگر روحانیت کوزه ما را نشکند انتظار آب آوردن برای ما از آن‌ها نداریم»؟

۵۸ - چرا شریعتی در جزوه تخصص می‌گوید کسی که در این مسیر رهائی بخش ضد سرمایه‌داری حتی سبزی پاک کند عظمت عملش در نظر من از عمل بزرگترین مرجع شیعه برتر می‌باشد؟

۵۹ - آیا تکیه ما بر ترم سوسیالیسم به جای ترم عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی باعث نمی‌شود تا در جامعه در میان طرفداران مالکیت خصوصی گرفتار سکتاریسم و برچسب النقاط و کمونیست گرائی بشویم؟

۶۰ - آیا بهتر نیست که نشر مستضعفین به جای اصطلاح سوسیالیسم که یک اصطلاح تحریک کننده برای تمامی کسانی که در استانه نظام سرمایه‌داری پیشانی ذلت بر زمین نهاده‌اند می‌باشد؟ از ترم‌های کلی و عام و غیر کنکریب مثل عدالت اجتماعی استفاده کند؟

۶۱ - چه شد که افرادی مثل بازرگان و عبدالکریم سروش سجده بر آستانه لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی و معرفتی و ... نهادند؟

۶۲ - چه شد که بازرگان در کوبیدن شریعتی با مرتضی مطهری هم دست و هم داستان شد؟

۶۳ - چرا نشر مستضعفین در این مرحله از تاریخ جامعه ما که یکی از تند پیچ‌های حساس تاریخی ایران می‌باشد وظیفه خود را به جای پررنگ کردن حرکت دموکراتیک شریعتی کوبیدن بر طبل سوسیالیسم شریعتی می‌داند و معتقد است که وظیفه این مرحله خود پررنگ کردن حرکت سوسیالیسم و مواضع ضد سرمایه‌داری شریعتی می‌باشد؟

۶۴ - چرا شریعتی در سه مرحله حرکت تاریخی خود (شریعتی سیاسی، شریعتی جامعه شناسی، شریعتی کامل) یعنی از زمانیکه شریعتی شناسنامه‌ای بدل به شریعتی تاریخی می‌گردد تنها اصلی که به عنوان یک هدف دنبال می‌کرد اصل سوسیالیسم و اصل مبارزه ضد سرمایه‌داری می‌باشد؟

۶۵ - چرا نئولیبرالیست های ملی - مذهبی مدعی طرفداران شریعتی که رسالت خودشان در لیبرالیزه کردن حرکت شریعتی در این زمان می‌بینند در اولین گام از حرکت خود جهت تحریف فرصت طلبانه حرکت شریعتی سوسیالیسم شریعتی را مورد هدف قرار دادند؟

۶۶ - مرزبندی‌های سوسیالیسم علمی شریعتی با سوسیالیسم مارکسیسم علمی مارکس و انگلس کدام است؟

۶۷ - مرزبندی‌های فلسفه تاریخ شریعتی با فلسفه تاریخ مارکسیسم علمی مارکس و انگلس کدام است؟

۶۸ - چرا شریعتی شرک فلسفی را معلول پیدایش شرک طبقاتی در

است) منظور از حرکت مکانیکی در اینجا عبارت است از حرکت برونی از جهان و وجود که از طرف محرک اولیه بر جهان وارد شده است، طرفداران این نظریه خداوند را بر پایه آن محرک اولیه تبیین می‌کرده‌اند. ارسطو بنیانگذار این نظریه در تاریخ بشر می‌باشد که هم حرکت عالم را برونی و مکانیکی می‌دیده است، و هم خداوند را به عنوان محرک اولیه این حرکت برونی و مکانیکی تبیین می‌کرده است، که در ادامه آن این اندیشه در سرآغاز دوران مدرنیته توسط نیوتن و دکارت و بالاخره کانت ادامه پیدا کرد. البته از دیدگاه؛ محرک اولیه ارسطو تا منظر عالم گسسته اشاعره گرفته و تا دیدگاه جهان مکانیکی دکارت، که بر پایه ماده و حرکت ساخته می‌شود (دکارت می‌گفت: "به من ماده و حرکت بدهید من جهان را برایتان با شکل کنونی‌اش می‌سازم")، و دیدگاه ساعتی نیوتن (نیوتن رابطه ذات باری و حرکت مکانیکی در علم را به صورت یک ساعت و حرکت مکانیکی آن ساعت که از طریق کوک کردن ساعت توسط کوک کننده انجام می‌گیرد را تبیین می‌کرد. زیرا او معتقد بود که؛ ساعت برای یک مرتبه به عنوان محرک اولیه و توسط عامل برونی کوک می‌شود و تا آخر به صورت مکانیکی و توسط همان کوک اولیه به حرکت خود ادامه می‌دهد) همه جزء این دسته از نظریه پردازان قرار می‌گیرند. مطابق دیدگاه این نظریه پردازان آنچنانکه؛ خود حرکت این عالم یک امر مکانیکی و برونی می‌باشد، تکامل و هدفداری و تطور موجود در این حرکت برونی و مکانیکی - امری برونی و مکانیکی - می‌باشد که از طرف ذات باری بر این حرکت عالم تزیق می‌گردد:

هر چه آن خسرو کند شیرین کند چون درخت تین که جمله تین کند مولوی

این نوع نظریه تکامل - نظریه تکامل مکانیکی - نامیده می‌شود که مطابق آن؛ تکامل به عنوان یک امر برونی و خارج از این عالم، بر این عالم تزیق می‌شود و هیچ قانون علمی و آینده مشخصی ندارد و برای بشر غیر قابل پیش بینی می‌باشد. تنها معیاری که در این رابطه در دست بشر می‌باشد اینکه؛ چون ذات باری خلق کننده حرکت می‌باشد لذا جهت دهنده به حرکت هم خود او می‌باشد؛ لذا "چون آن خسرو می‌کند شیرین است".

نظریه دوم تکامل - نظریه تکامل دینامیکی - است که مطابق این نظریه طرفداران آن معتقدند که؛ اولاً برعکس نظریه پردازان قبلی که - حرکت موجود در عالم را امری مکانیکی و برون از عالم تبیین می‌کرده‌اند - این نظریه پردازان معتقدند که؛ "حرکت موجود در عالم - یک امر ذاتی خود عالم - می‌باشد که محرک و آبشخور آن در ذات همین عالم وجود دارد، که به صورت یک - امر جوهری در وجود و ماهیت این هستی - جاری و ساری می‌باشد، و هیچ عامل برونی به عنوان - محرک اولیه و محرک ثانویه - در این عالم مطرح نمی‌باشد." طرفداران نظریه دینامیکی بودن حرکت عالم علاوه بر آنکه "اصل تکامل عالم" را قبول می‌کنند، آن را نیز اصلی قانونمند و قابل پیش بینی می‌دانند که به همان صورت دینامیکی در عالم جاری و ساری می‌باشد. اولین نظریه پردازانی که توانست به صورت فلسفی نظریه - دینامیکی بودن حرکت و تکامل را در جهان - تبیین فلسفی تئوریک بکند، فردریش هگل فیلسوف نیمه اول قرن نوزدهم آلمان می‌باشد؛ و در عرصه تبیین و تشریح علمی، نخستین عالمی که توانست به صورت علمی نظریه - دینامیکی بودن تکامل را در عرصه زیست و حیات مادون انسان - تبیین علمی نماید، چارلز داروین زیست شناس قرن نوزدهم انگلیسی می‌باشد؛ و در عرصه عرفانی اولین عارفی که توانست به صورت عرفانی نظریه - دینامیکی بودن حرکت و تکامل را در هستی - تبیین تئوریک عرفانی بکند، مولانا جلال‌الدین بلخی عارف بزرگ قرن دوازدهم میلادی می‌باشد، و در عرصه مذهبی اولین کتابی که توانست به صورت مذهبی نظریه - دینامیکی بودن تکامل و حرکت را - تبیین مذهبی بکند، قرآن محمد پیامبر بزرگ قرن ششم میلادی است.

ادامه دارد

شدن، تغییر، زمان، تاریخ قرار داد؟

۸۴ - چرا شریعتی برعکس سوسیالیسم برنامه و سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم تطبیقی از سوسیالیسم حزبی و سوسیالیسم دولتی و سوسیالیسم دستوری اینقدر نفرت دارد؟

۸۵ - چرا شریعتی سوسیالیسم دستوری و حزبی و دولتی استالین را نمودی از سرمایه‌داری می‌داند؟

۸۶ - چرا شریعتی سوسیالیسم مبتنی بر ماتریالیسم دیالکتیک انگلس را سوسیالیسم سطحی می‌داند؟

۸۷ - چرا شریعتی «بزرگترین آفت سوسیالیسم علمی را دولتی شدن آن می‌بیند» (و تز دیکتاتوری پرولتاریای استالین را به این دلیل رد تئوریک می‌کند)؟

۸۸ - چرا شریعتی در عرصه تبیین سوسیالیسم خود بین ابزار تولید و ماشین مرزبندی کرد و ماشین را جایگزین و نفی کننده پرولتاریای صنعتی می‌داند؟

۸۹ - چرا شریعتی در مبحث الیناسیون خود الیناسیون پول را که دلالت بر سرمایه‌داری و بورژوازی می‌کند مقدم بر الیناسیون زهد و کتاب و تکنوکراسی و بوروکراسی می‌داند؟

۹۰ - چرا شریعتی شعار برادری بدون برابری را یک شعار عوام فریبانه می‌داند؟

۹۱ - مالکیت اجتماعی که مبنای سوسیالیسم علمی و برنامه‌های شریعتی می‌باشد با توجه به اینکه شریعتی مکانیزم دولتی شدن آن را نفی می‌کند با چه مکانیزمی تحقق پذیر می‌داند؟

۹۲ - آیا در امر اجتماعی کردن تولید و توزیع سوسیالیسم علمی و برنامه‌های شریعتی اصل شورا جانشین اصل دولت می‌گردد؟

۹۳ - چرا شریعتی سه پایه سنت یعنی: مذهب، اخلاق، ملیت به صورت یک موضوع طبقاتی تاریخی ارزیابی می‌کند؟

۹۴ - چرا شریعتی در برخورد سوسیالیستی با قرآن با تکیه بر آیات «وَلَا يَخُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (آیه ۳ - سوره ماعون) و آیه «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (آیه ۳۴ - سوره التوبه) می‌کوشد که فقط به تبیین سوسیالیسم طبقاتی از قرآن بپردازد و هرگز از این مرحله فراتر نرفته است و به کشف سوسیالیسم ساختاری و علمی از قرآن نپرداخته است؟

۹۵ - چرا امام علی در خطبه ۱۴ و ۱۵ نهج البلاغه فیض الاسلام که یکی از خطبه‌های ساختار شکنانه امام علی می‌باشد، تنها در جهت تحقق عدالت دو مکانیزم را وجه همت خود قرار می‌دهد یکی گرفتن ثروت‌های باد آورده حکومت می‌داند دوم ایجاد تحول عینی در جامعه می‌باشد؟

۹۶ - آیا جایگاه امت شریعتی (که عبارت خواهد بود از جامعه‌های هدفدار و متحرک و کمال جو می‌باشد) در بنای تئوریک جامعه سوسیالیستی نقشی دارند؟

پایان

جامعه می‌داند و در این راستا معتقد است که تا زمانیکه شرک طبقاتی اجتماعی از بین نرود امکان تحقق شرک فلسفی در جهان خواهد بود؟

۶۹ - چرا شریعتی علت شکست مشروطیت در قیاس با علت پیروزی انقلاب کبیر فرانسه در فقهی شدن و حاکمیت روحانیت انقلاب مشروطیت می‌بیند؟ (انجا که می‌گوید علت اینکه مشروطیت ایران شکست خورد اما انقلاب کبیر فرانسه روز به روز موفق‌تر می‌گردد این است که مشروطیت با چند تا فتوی انجام گرفت اما انقلاب کبیر فرانسه در قرن هیجدهم با صد سال کار روشنفکرانه و آگاهی بخش روشنفکران به انجام رسید)

۷۰ - چرا شریعتی در عرصه سوسیالیسم ساختاری که در مرحله شریعتی جامعه شناس برایش حاصل شد به من حقیقی هایدگری که از نظر شریعتی همان فلسفه آدم در قرآن می‌باشد تکیه می‌کند؟

۷۱ - چرا از نظر شریعتی من حقیقی هایدگری که همان داستان آدم در قرآن می‌باشد و دلالت بر آن منی واحدی می‌کند که در تمامی انسان‌ها از آغاز تاکنون یکسان می‌باشد و کثرت و تعدد انسان‌ها در کانتکس آن به وحدت می‌رسد در کتاب میعاد با ابراهیم خود و در درس ششم اسلام شناسی ارشاد تحت عنوان حج پایه فلسفی سوسیالیسم علمی خود می‌داند؟

۷۲ - چرا سوسیالیسم شریعتی به صورت روندی نه پکیجی سه مرحله طبقاتی و ساختاری و برنامه‌ای طی کرد و مستقیم شریعتی سیاسی یا شریعتی جامعه شناس یا شریعتی کامل به آن دست پیدا نکرد؟

۷۳ - چرا شریعتی از فلسفه تاریخ به سوسیالیسم علمی و از سوسیالیسم علمی بهترم مستضعفین دست پیدا کرد؟

۷۴ - آیا اگر شریعتی از فلسفه تاریخ و سوسیالیسم به مستضعفین به عنوان پایگاه طبقاتی نظام ضد طبقاتی نمی‌رسید مستضعفین جایگاه تاریخی خود را پیدا می‌کرد؟

۷۵ - چه تفاوتی بین مستضعفین صدقه‌انی و مستضعفین تاریخی و مستضعفین عوام فریبانه رژیم مطلقه فقهاتی وجود دارد؟

۷۶ - تکیه نشر مستضعفین در طول ۳۴ سال حرکت خود (از تابستان ۵۵ تا تابستان ۸۹) بر ترم مستضعفین در اشکال مختلف حرکتی خود، اعم از نشر مستضعفین (ارگان حزب مستضعفین) و آوای مستضعفین (ارگان دانشجویی) و راه مستضعفین (ارگان دانش آموزی) و بازوی مستضعفین (ارگان کارگری) و خروش مستضعفین (ارگان زنان) و صدای مستضعفین (ارگان اجتماعی) آیا یک تکیه تاریخی بر مستضعفین می‌باشد یا یک تکیه پوپولیستی بر مستضعفین است؟

۷۷ - چه مرزبندی بین مستضعفین تاریخی و مستضعفین پوپولیستی وجود دارد؟

۷۸ - آیا تکیه استراتژی شریعتی در عرصه فلسفه تاریخ خود بر مستضعفین باعث نمی‌شود که سوسیالیسم شریعتی گرفتار پوپولیسم و خرده بورژوازی و گرداب سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم اخلاقی گردد؟

۷۹ - آیا منها کردن مستضعفین از سوسیالیسم شریعتی، سوسیالیسم شریعتی را گرفتار سوسیالیسم ذهنی و اخلاقی نمی‌کند؟

۸۰ - چرا شریعتی و نشر مستضعفین به جای مستضعفین تکیه گاه طبقاتی خود را طبقه کارگر یا پرولتاریای صنعتی و... انتخاب نکردند؟

۸۱ - تعریف جامعه‌های که شریعتی در بستر تبیین سوسیالیسم علمی خود در عرصه تبیین پراکسیس و ماشین و تولید اضافی و ارزش اضافی بر آن تکیه می‌کند کدام است؟

۸۲ - دیالکتیک تاریخی شریعتی که به عنوان کشف قوانین تاریخ می‌باشد چگونه می‌تواند تبیین کننده فلسفه تاریخ شریعتی باشد؟

۸۳ - چرا شریعتی مبانی فلسفه تاریخ سوسیالیسم خود را بر چهار پایه:

**"مبانی حزب - بقیه از صفحه اول"**

قدرت، نقد مردم یا مستضعفین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران.

س - مبانی فرآیند تبلیغی استراتژی حزب سازمان‌گر: مرحله اثباتی و ایجابی؛ تبیین و تشریح و تبلیغ دموکراسی، سوسیالیسم و پلورالیسم.

ع - مبانی فرآیند تهییجی استراتژی حزب سازمان‌گر: مرحله نفی‌انی و سلبی؛ نفی استبداد، نفی استثمار و نفی استثمار.

ف - شعار فرآیند ترویجی استراتژی حزب سازمان‌گر: آرمان، نظریه، برنامه.

ص - شعار فرآیند تبلیغی استراتژی حزب سازمان‌گر: نان، آزادی، فرهنگ.

ق - شعار فرآیند تهییجی استراتژی حزب سازمان‌گر: نفی زر و زور و تزویر.

ر - آرمان و هدف استراتژیک حزب سازمان‌گر:

- امامت سیاسی مستضعفین ایران بر پایه دموکراسی.
- وراثت اقتصادی مستضعفین ایران بر پایه سوسیالیسم.
- عدالت اجتماعی و فرهنگی مستضعفین ایران بر پایه شوراها، یا به عبارت دیگر تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی توده‌ها (مستضعفین سیاسی، مستضعفین طبقاتی، مستضعفین فرهنگی و اجتماعی ایران) به دست و انتخاب خودشان.
- ش - تعریف حزب سازمان‌گر: تشکل مستضعفین سیاسی، مستضعفین اقتصادی، مستضعفین فرهنگی ایران برای ایجاد تعادل قوا با حاکمیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران.

**۲ - اصول مقدماتی تئوری و برنامه و استراتژی حزب سازمان‌گر:**

۱ - حزب؛ از محیط کار و زندگی زحمت‌کشان عبور می‌کند.

۲ - زحمت‌کشان «به نیروی خود» به رهائی می‌رسند و نه به نیروی پیشگام و حزب.

۳ - حزب؛ تشکلی سیاسی و اجتماعی و طبقاتی از جنبش‌ها و تشکیلات خودجوش گروه‌های اجتماعی یا طبقات و اقشار پائینی جامعه می‌باشد.

۴ - حزب؛ در پروسه تکوین افقی خود باید بر فعالیت علنی تکیه داشته باشد و نه فعالیت مخفی، زیرا تشکیلات افقی حزب بر عکس تشکیلات عمودی حزب از محیط کار و زندگی مردم می‌گذرد.

۵ - کار حزب؛ هدایت‌گری سیاسی و تشکیلاتی و اجتماعی و تئوریک جنبش‌های سه‌گانه اجتماعی و دموکراتیک و طبقاتی جامعه می‌باشد.

۶ - بدون «تئوری و برنامه و استراتژی کنکریت حزبی» هرگز نباید بر پایه تئوری عام و کلاسیک حزبی و استراتژی دیکته شده و برنامه کلی احزاب کشورهای خارجی، به صورت وارداتی اقدام به تشکیل حزب کرد.

۷ - مرحله «رهائی» استراتژی حزب پائینی‌های جامعه که به نیروی خود صورت می‌گیرد، مرحله نفی‌انی (یا به قول اقبال مرحله «لا» ی) شعار «آگاهی و آزادی و برابری» می‌باشد، در صورتی که مرحله دوم که مرحله «آزادی» می‌باشد مرحله اثباتی (یا به قول اقبال مرحله «الا» ی) شعار «آگاهی، آزادی، برابری» می‌باشد که باید از هم تفکیک گردد.

۸ - فونکسیون یا عملکرد حزب سازمان‌گر پائینی‌های جامعه - که ایجاد موازنه قوا با بالائی‌های جامعه می‌باشد- از طریق مبارزات دموکراتیک و مبارزات سوسیالیستی و مبارزات تئوریک به انجام می‌رسد.

۹ - بر پایه تئوری حزب سازمان‌گر: دموکراسی که همان توزیع قدرت

د - اقسام برنامه حزبی:

- برنامه حزبی سیاسی.
- برنامه حزبی اجتماعی.
- برنامه حزبی طبقاتی.
- ه - انواع استراتژی حزبی:
- استراتژی حزبی مشارکت قدرت.
- استراتژی حزبی آلترناتیوی قدرت.
- استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه توده‌انی بر پایه خودآگاهی توده‌ها.
- و - انواع خودآگاهی موضوع حزب سازمان‌گر:
- خودآگاهی سیاسی.
- خودآگاهی اجتماعی.
- خودآگاهی طبقاتی.
- ز - انواع جنبش تکیه‌گاه حزب سازمان‌گر:
- جنبش اجتماعی.
- جنبش دموکراتیک.
- جنبش سوسیالیستی یا طبقاتی.
- ح - مبانی تئوری حزب سازمان‌گر:
- توزیع قدرت سیاسی بر پایه دموکراسی.
- توزیع قدرت اقتصادی بر پایه سوسیالیسم.
- توزیع قدرت معرفتی بر پایه پلورالیسم.
- ط - شعار حزب سازمان‌گر:
- آگاهی، آزادی، برابری.
- آگاهی یا پلورالیسم معرفتی.
- آزادی یا دموکراسی سیاسی.
- برابری یا سوسیالیسم اقتصادی.
- ی - جهان بینی حزب سازمان‌گر:
- توحید فلسفی.
- توحید اجتماعی.
- توحید انسانی.
- ک - خواستگاه مرحله‌انی حزب سازمان‌گر:
- مستضعفین طبقاتی.
- مستضعفین سیاسی - اجتماعی.
- مستضعفین فرهنگی - معرفتی.
- ل - تاکتیک محوری حزب سازمان‌گر: انتقال دیالکتیک سیاسی، دیالکتیک طبقاتی، دیالکتیک اجتماعی از متن جامعه به آگاهی یا خودآگاهی مستضعفین.
- م - مراحل استراتژی حزب سازمان‌گر: ترویج، تبلیغ، تهییج.
- ن - مبانی فرآیند ترویج استراتژی حزب سازمان‌گر: نقد مذهب، نقد

### "سلسله درس‌های اسلام‌شناسی - بقیه از صفحه اول"

۲ - طرح پروسه استکمالی وحی انبیاء ابراهیمی از ابراهیم تا خودش، به این ترتیب که هر حلقه‌ای از این زنجیر در فرایندهای بعدی در ادامه تکمیل فرآیند وحی قبلی آمده است، تا آخرین حلقه زنجیر که خود پیامبر اسلام می‌باشد و کامل‌ترین مرحله وحی نامیده شده است. «**الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ** - در این مرحله دین تو را کامل کردم و نعمت وحی را بر انسان تمام کردم و مهر رضایت خودم را بر پای دین اسلام که از ابراهیم تا محمد ادامه داشت زدم. به عبارت دیگر با امضا در پای وحی محمد و با اعلام رضایت، پایان وحی و ختم نبوت را اعلام کردم - آیه ۳ - سوره المائده.»

۳ - پیوند این پروسه از گذشته تا حال و از حال به آینده بر پایه همان سیر استکمالی در راستای رهایی انسان از بند استبداد سیاسی و استعمار اقتصادی و استعمار فکری؛ «**وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ** - و ما خداوند اراده کرده‌ایم و بر مستضعفین زمین منت نهاده‌ایم تا مستضعفین زمین را امام سیاسی و وارث اقتصادی بر زمین بکنیم- آیه ۵ - سوره قصص.» و «**وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ** - و در کتاب زبور از پی کتاب‌های گذشته چنین نوشتیم که در آینده، زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد - آیه ۱۰۵ - سوره انبیاء.»

۴ - سیر تکاملی جامعه انسانی بر پایه این دیالکتیک سیر می‌کند که حال اجتماع انسانی از دل گذشته زائیده می‌شود، آنچنانکه آینده از دل حال خواهد زائید؛ «**قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ - هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ - وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ - إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلَهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ** - پیش از شما تاریخ و ملت‌هایی بودند که رفتند. پس در تاریخ سیر کنید تا عاقبت تکذیب کنندگان سنت‌های این تاریخ را ببینید. این آگاهی به تاریخ گذشته حجت و بیانی است برای حال و امروز مردم زمین، اما برای متقین هدایتگر رفتن از حال به سوی آینده خواهد بود. آگاهی به گذشته شما مومنان را مایوس و سست در رفتن حال به سمت آینده نکند، چرا که آینده از آن شما است. اگر در بستر دیالکتیک تاریخ و در حال، از نیروهای منفی تاریخ بر شما قرچی و آسیبی و شکنجه و اعدام کشتار و زندان و... وارد شد، مطمئن باشید که در دراز مدت ضربه‌های مهلک‌تر بر دشمنان شما وارد خواهد شد؛ و ما خداوند این تاریخ را در بین نسل‌های آینده جاری و ساری خواهیم کرد، چراکه آینده مولود حال خواهد بود، و تا تاریخ در آینده آن‌ها را که مومنان به این راه هستند از مکذبین این راه جدا کند. البته خود خداوند پشتیبان مومنین این راه است نه مکذبین - آیات ۱۳۷ الی ۱۴۰ - سوره آل عمران.»

۵ - حرکت تاریخ سمت و سوئی مثبت دارد و آینده تاریخ به نفعی ظلم و جور و برپائی قسط و عدل و وراثت مستضعفین منتهی خواهد شد «**يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا** - بعد از آنکه زمین را ظلم و جور فرا گرفت، از عدل و قسط فراگیر پر خواهیم کرد.» «**لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ** - ما خداوند رسولان خود را با کتاب و میزان و بیانات به سوی انسان‌ها فرستادیم، تا با این تثلیث رهایی بخش، خلق‌های تاریخ و توده‌های همیشه تاریخ را وادار به قیام برای برپائی قسط بکنند، و در راستای این قیام توده‌ها بود که آهن را در خدمت این قیام توده‌ها در آوردیم، تا منافع آن در خدمت قیام توده‌ها باشد. تا خدا در آینده غیب تاریخ بداند که چه کسانی در اعتلای مسیر تاریخ و پیامبرش او را یاری خواهند کرد. آری خود خداوند هم قوی بر ظالمان و عزیز بر مظلومان تاریخ است - آیه ۲۵ - سوره حدید.»

۱ - اندیشه شریعتی در ترازوی اسلام تاریخی: آنچنانکه قبلا هم به اشاره مطرح کردیم عامل استحاله اندیشه انطباقی شریعتی به اندیشه تطبیقی، چه در اسلامیات شریعتی و چه در اجتماعات شریعتی و چه در کویریات شریعتی، تاریخی شدن اسلام تاریخمند شریعتی - بود. مقصود از اسلام تاریخمند شریعتی دلالت بر این امر دارد که شریعتی اسلام خود را، نه مانند بازرگان از تحصیل و مطالعه علوم تجربی و طبیعی و سیانس بدست آورد، و نه مانند محسن کدیور دین خود را از تحصیل و مطالعه فقه حوزه بدست آورده و نه مانند مطهری دین خود را از مطالعه و تحصیل فلسفه ارسطویی و افلاطونی و یونانی بدست آورده،

و ثروت و معرفت در دو مرحله سلبی (نهی زر و زور و تزویر) و اثباتی (تحقق) «دموکراسی و سوسیالیسم و پلورالیسم» یا «آزادی و برابری و آگاهی» می‌باشد، همان تئوری عدالت در اشکال سه گانه آن یعنی «عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی» می‌باشد، لذا موضوع عدالت در اشکال سه گانه آن توسط «دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی» بر پایه نفی «زر و زور و تزویر» و تنها در جامعه‌ای تحقق پیدا می‌کند که بین پائینی‌های جامعه و بالائی‌های جامعه توسط حزب سازمان‌گر «تعادل قوا» حاصل شده باشد (قابل توجه است که هم موضوع عدالت و هم موضوع دموکراسی بر امر توزیع قدرت در اشکال سه گانه آن تکیه دارد).

۱۰ - حزب سازمان‌گر؛ در راستای سازمان‌گری پائینی‌های جامعه که در جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی آرایش اجتماعی پیدا می‌کنند و انجام آن، تنها به صورت تشکیلات افقی امکان پذیر می‌باشد و نه توسط حزب عمودی سازمانده پیشگام که تکوین آن - تقدم زمانی بر حزب افقی سازمان‌گر - دارد.

۱۱ - آن چنان که تئوری حزب سازمان‌گر می‌بایست به صورت دو مؤلفه «سلبی و اثباتی» در راستای تحقق اصل عدالت یا دموکراسی و بر پایه سه شاخه «توزیع قدرت و توزیع ثروت و توزیع معرفت» تدوین پیدا کند، برنامه و استراتژی حزب نیز باید بر همین مبانی یعنی؛

اول - مؤلفه سلبی توسط نفی «زر و زور و تزویر».

دوم - مؤلفه ایجابی که عبارت است از: «استقرار دموکراسی سیاسی بر پایه توزیع قدرت سیاسی حکومت از بالائی‌ها به پائینی‌های جامعه»، «استقرار سوسیالیسم بر پایه توزیع ثروت در جامعه»، «استقرار پلورالیسم فرهنگی و معرفتی بر پایه توزیع معرفت در جامعه»، تدوین پیدا کند.

۱۲ - انجام عدالت سیاسی یا عدالت اجتماعی یا عدالت اقتصادی که همان - دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی - می‌باشد و بر پایه شعار «آگاهی و آزادی و برابری» قابل تحقق است، جز بر پایه حزب سازمانده عمودی و حزب سازمان‌گر افقی ممکن نیست زیرا تا زمانی که توسط احزاب پائینی‌ها - دموکراسی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و معرفتی - در معرض انتخاب توده‌ها قرار نگیرد، هرگونه حرکت دموکراسی خواهانه (سیاسی و اقتصادی و معرفتی در کوتاه مدت یا دراز مدت) به شکست گرفتار می‌گردد، فونکسیون احزاب سازمان‌گر افقی یا احزاب سازمانده عمودی این است که توده‌ها را بر پایه حرکت‌های سیاسی و اجتماعی و طبقاتی به مرحله «انتخاب حزبی و پذیرش تشکل حزبی می‌رسانند» و تعادل قوا با بالائی‌های قدرت، که شرط تحقق عدالت و دموکراسی است حاصل می‌شود.

۱۳ - در باب استراتژی حزب دو نگرش متفاوت وجود دارد:

نگرش اول: این که سازمان‌گری حزب از مسیر محیط کار و زندگی توده‌ها می‌گذرد.

نگرش دوم: معتقد است که سازمان‌گری حزب بر پایه اعتقاد توده‌های حزبی به برنامه و استراتژی و تشکیلات حزب تحقق پیدا می‌کند.

در نگرش اول؛ سازمان‌گری حزبی برپایه حزب افقی شکل می‌گیرد و حتما باید این سازماندهی به صورت علنی صورت گیرد.

اما در نگرش دوم؛ سازمان‌گری حزبی بر پایه حزب عمودی انجام می‌گیرد که در سازماندهی تشکیلات عمودی برعکس سازمان‌گری تشکیلات افقی حرکت به صورت غیر علنی نیز قابل انجام است.

ادامه دارد

با شخصیت‌های اسلامی؛ علی‌ائی که شریعتی در کنفرانس‌های - علی حقیقی بر گونه اساطیر و یا علی تنها است یا علی انسان تمام - مطرح می‌کند، یک علی انطباقی است که در آن‌ها فقط شخصیت امام علی به صورت مکانیکی تجلیل می‌شود. در صورتیکه علی ائی که شریعتی در کنفرانس - قاسطین، مارقین و ناکثین - مطرح می‌کند و یا در کنفرانس - علی، مکتب، وحدت، عدالت - یک علی تطبیقی و تاریخی می‌باشد، که در بستر واقعیت‌های تاریخی علی را تعریف می‌کند؛ و به همین ترتیب وحی‌ائی که شریعتی در مقدمه جلسه اول کنفرانس - امت و امامت - مطرح می‌کند که یک وحی مکانیکی و انطباقی می‌باشد، با وحی‌ائی که شریعتی در کنفرانس - تفسیر سوره روم - مطرح می‌کند، که یک وحی تطبیقی است و کاملاً متفاوت می‌باشد. امامتی که شریعتی در کنفرانس - «امت و امامت» - مطرح می‌کند، که یک امامت انطباقی می‌باشد با امامتی که شریعتی در کنفرانس - انتظار مذهب اعتراض و یا جلسه دوم کنفرانس شیعه یک حزب تمام - مطرح می‌کند، یک امامت تطبیقی و تاریخی می‌باشد و کاملاً متفاوت است از استراتژی و تاکتیک محوری که شریعتی در فرانسه برای اصلاح جامعه ایران اتخاذ می‌کند، که بر پایه استراتژی خلقی مانو در چین یا استراتژی ارتش آزادی بخش الجزایر می‌باشد، که به صورت انطباقی و مکانیکی آخرین دستاورد آن ارتش امل در لبنان و فرماندهی مصطفی چمران بوده است، با استراتژی که شریعتی در - «از کجا آغاز کنیم؟» - یا در کنفرانس - «چه باید کرد؟» - و بحث‌های استراتژیکی که در درس‌های اسلام‌شناسی همچون - برخیز گامی فرا پیش نهد یا کنفرانس چگونگی تکیه بر مذهب - به صورت تطبیقی و تاریخی مطرح می‌کند، کاملاً متفاوت می‌باشد. مارکسیستی که شریعتی در کتاب مکتب واسطه مطرح می‌کند که یک مارکسیسم انطباقی می‌باشد که مانند بازرگان که مارکسیسم را شیطان اکبر می‌نامید، دیدگاه شریعتی هم در این مرحله با اعتقاد به راه سوم هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ اقتصادی دارای یک بینش انطباقی است، که این بینش شریعتی با بینش مارکسیسمی او در بحث‌های فلسفه تاریخ درس‌های - اسلام‌شناسی ارشاد - که از درس بیستم تا درس چهارم ادامه داشت و یک برخورد تطبیقی با مارکسیسم است، کاملاً متفاوت می‌باشد.

همچنین عرفانی که شریعتی در کتاب - گفتگوهای تنهایی یا کتاب کویر و یا حتی کتاب هبوط - مطرح می‌کند، که یک عرفان فردی و مکانیکی و مولانائی می‌باشد، با عرفانی که شریعتی در - «آری اینچنین بود برادر» یا در «خودسازی انقلابی» در سال ۵۵ و پس از آزادی از زندان مطرح می‌کند، که یک عرفان علی وار و تاریخی می‌باشد، کاملاً متفاوت می‌باشد از انسانی که شریعتی در کنفرانس‌های - انسان و اسلام - در سال ۴۷ در دانشکده نفت آبادان مطرح می‌کند، که یک انسان انطباقی و مکانیکی و عام و مجرد و کلی می‌باشد، با انسانی که شریعتی پس از آزادی از زندان در سال ۵۵ تحت عنوان - حر - مطرح می‌کند (که بر خلاف انسان مجرد عام و کلی و انطباقی انسان و اسلام و چهار زندان)، این انسان یک انسان تطبیقی و مشخص و دیالکتیک‌مند است که در صحنه مشخص حق و باطل در زمان خود ساخته و متولد می‌شود، که کاملاً متفاوت می‌باشد از رادیکالیسم سیاسی شریعتی که به صورت انطباقی و مجرد و فردی در سال ۴۷ و با نوشتن کتاب - توتم پرستی - به نمایش می‌گذارد، و با رادیکالیسم سیاسی او در سال ۵۰ که در کنفرانس‌های - شهادت و پس از شهادت - در مسجد جامع نارمک و با نگاهی تطبیقی و تاریخی به نمایش می‌گذارد، کاملاً متفاوت می‌باشد!

۲ - اسلام تاریخی شریعتی در پیراهه‌های رفرمیست بعد از شریعتی: بعد از شریعتی و به خصوص بعد از انقلاب و بالاخص در نیمه دوم دهه هفتاد که رفرمیسم فرصت طلبانه سیاسی در ایران به قدرت رسید، نیروهای پاسیفیسم طرفدار شریعتی که یا لقمه قدرت در گلوئی آن‌ها گیر کرده بود، و یا اینکه در هوس هویت می‌کوشیدند از نمذ افتاده و بی صاحب اندیشه شریعتی برای خود، گاه با حمله‌های ناشیانه (مثل دار و دسته سروش و شایگان و...)، کلاهی تهیه کنند؛ و گاه با بد دفاع کردن‌های فرصت طلبانه، خود را وارث اندیشه شریعتی جا بزنند. اما گروه دوم که از نیمه

و نه مانند عبدالکریم سروش دین خود را از مطالعه و تحصیل تصوف صوفیان اشعری مسلک قرن پنجم و ششم مسلمانان حاصل کرده است و... بلکه بالعکس شریعتی اسلام خود را از مطالعه تاریخ در عرصه‌های مختلف تاریخ ادیان بشر و تاریخ تمدن‌های بشر و تاریخ جوامع انسانی و تاریخ اسلام از بدو پیدایش تاکنون و تاریخ ایران از آغاز تاکنون و... بدست آورد.

اگر بگوئیم در تاریخ اسلام و مسلمانی از بدو پیدایش تاکنون در بین مسلمانان تاریخ دانی به عظمت معلم کبیرمان شریعتی وجود نداشته است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم و همین آبخوری تاریخ برای شریعتی باعث گردید تا شریعتی در عرصه اعتقادات خود گرفتار دگم‌های کلامی و فلسفی و صوفی‌گری و علمی و فقهی و... نشود و پیوسته هر موضوع و ادعائی و سنتی و اعتقادی و... از طریق آبخور تاریخی آن مورد مطالعه قرار دهد. ولی البته تنها آفتهائی که نگاه هیستریکال شریعتی را در مرحله اول حرکت فکری شریعتی که تا سال ۴۸ ادامه داشت برای او به ارمغان آورد، یکی شکاکت و دیگری انطباقی‌گری بود که در عرصه شکاکتی‌گری شریعتی تمامی اعتقادات گذشته خود را زیر تیغ شک به سلاخی گرفت، و تا آنجا پیش رفت و آنچه‌که خود او می‌گوید؛ حتی تصمیم به خودکشی گرفت و از دل این شک است که یقین شریعتی شروع به رویش و زایش کرد.

دومین آفتی که شریعتی در دوران هیستریکالی گرفتار آن گردید دیدگاه انطباقی‌گری بود، که این نگاه انطباقی‌گری شریعتی در تمامی ابعاد اسلام اعم از معارف و اعتقادات و اخلاق و شخصیت‌های اولیه اسلام و... را با خود حمل کرده است، به همین دلیل اسلام شریعتی در این مرحله که همان - اسلام‌شناسی مشهد - می‌باشد یک اسلام‌شناسی انطباقی است که با اقتباس از اندیشه فرید وجدی مدون کرده است. شیعه شریعتی که در کتاب و کنفرانس‌های امت و امامت مدون شده، یک شیعه حکومتی (نه حزبی آنچه‌که در شیعه حزب تمام می‌بینیم) و انطباقی می‌باشد، که با شیعه‌ائی که شریعتی در تشیع صفوی و علوی یا شیعه سربداریه مطرح می‌کند، (که یک شیعه تطبیقی و تاریخی می‌باشد)، کاملاً متفاوت می‌باشد...

البته باز هم تاکید می‌کنیم که این تاریخ با تاریخ اسلام تاریخی که علم شدن انسان و جامعه بود، فرق می‌کند. منظور از تاریخ در این جا همان علم به احوال گذشتگان در بستر کتاب و مطالعه تمدن‌ها و آثار به جا مانده از آن‌ها می‌باشد، شریعتی از اینچنین تاریخ اسلام خود را گرفت، و به همین دلیل شناخت شخصیت‌های بزرگ اسلام مانند پیامبر و امام علی و ابوزر و... همگی به صورت مقایسه‌ائی و انطباقی صورت می‌گیرد. مثلاً کتاب - سیمای محمد - که در مرحله هیستریکال شریعتی به قلم شریعتی و جهت تالیف کتاب - خاتم پیامبران - نگارش یافته است، یک کتاب انطباقی است. چراکه شریعتی هم سیمای محمد و مدینه محمد را و هم دست پروردگان محمد را با یک نگاه قیاسی نسبت به ادیان و مکتب‌های دیگر تبیین می‌نماید. در صورتیکه همین پیامبر در کنفرانس - تفسیر سوره روم - با نگاه تطبیقی و تاریخی و نه هیستریکال، از طرف شریعتی تبیین می‌شود، که بین محمد تفسیر سوره روم با محمد سیمای محمد، از نظر متدولوژی فرش تا عرش متفاوت می‌باشد؛ و در خصوص ابوزر؛ باز ابوزری که شریعتی در کتاب - ابوزر سوسیالیست خدا پرست - مطرح می‌کند، یک ابوزر انطباقی با اقتباس از اندیشه - جوده السحار - می‌باشد. در صورتیکه ابوزری که در کتاب و کنفرانس - شیعه یک حزب تمام - مطرح می‌شود یک ابوزر تطبیقی است. در خصوص زن و حقوق زن همچنین؛ زنی که در کتاب اسلام‌شناسی مشهد مطرح می‌شود یک زن انطباقی است، در صورتی که زنی که در کنفرانس - فاطمه فاطمه - است، یا در کنفرانس - انتظار عصر حاضر از زن مسلمان - مطرح می‌شود یک زن تطبیقی و تاریخی و هیستریکال می‌باشد.

در خصوص سوسیالیسم همچنین سوسیالیستی که شریعتی در ترجمه کتاب - جوده السحار، تحت عنوان ابوزر سوسیالیست خدا پرست - مطرح می‌کند، یک سوسیالیست اخلاقی و غیرتاریخی و غیر علمی می‌باشد. در صورتی که سوسیالیسمی که شریعتی در کنفرانس کتاب - حسین وارث آدم - مطرح می‌کند، یک سوسیالیسم تاریخی و علمی و تطبیقی می‌باشد. همچنین در خصوص خود تاریخ؛ تاریخی که شریعتی در کنفرانس - تاریخ و ارزش آن یا نگاهی به تاریخ فردا - مطرح می‌کند، یک فلسفه تاریخ انطباقی است. در صورتیکه تاریخ و فلسفه تاریخی که شریعتی در درس‌های - اسلام‌شناسی - از درس بیستم تا درس چهارم که تفسیر سوره انبیاء می‌باشد و یا در کنفرانس‌های - میعاد با ابراهیم - مطرح می‌کند، یک تاریخ و فلسفه تاریخی تطبیقی می‌باشد؛ و باز در رابطه

۱. بازرگان به علت اندیشه لیبرالیست سیاسی و اقتصادی و فلسفی که داشت به آن وابسته بود و مارکسیسم را بدتر از امپریالیسم غرب می‌دانست، و یا برخورد مرتضی مطهری با مارکسیسم که معتقد بود مارکسیسم و سرمایه داری مانند دو تیغه یک فیچی‌اند.

۲. که البته خطر این دومی‌ها از آن اولی‌ها بدتر بود، چراکه آن اولی‌ها آمدند و صاف و راست با نوشتن کتاب فربعز از ایدئولوژی یا شریعتی روحانیت یا شریعتی تاریخ یا شریعتی فلسفه و... خود را طرفدار روحانیت و فلسفه و فقه و

و لیبرالیستی)، برای رسیدن به دموکراسی (بخوان لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی و معرفتی و اخلاقی) و جامعه عاری از استبداد و خشونت است و...

شما را به خدا سوگند، یک بار دیگر این یازده مشخصه تفاوت دوران شریعتی با عصر حاضر را بخوانید تا ببینید که این مدعیان شریعتی، و این شریعتی شناسان بزرگ عصر حاضر دیگر برای معامله با قدرت از اندیشه شریعتی چه باقی گذاشته‌اند! چراکه با یک نگاهی اجمالی در این زمان برای اینکه اندیشه شریعتی بتواند پشتیبان حزب و دار و دسته این آقایان بشود باید این رنگ و لعاب‌ها را به خود بگیرد:

۱ - سوسیالیسم شریعتی که از نگاه این حضرات همان کمونیسم می‌باشد باید به فراموشی سپرده شود و جای آن را سرمایه داری بگیرد.

۲ - شعار نفی مالکیت خصوصی شریعتی باید لغو گردد و به جای آن نفی سلطه گذاشته شود (انگار شریعتی با نفی مالکیت خصوصی اثبات سلطه می‌کرده است و قبل از نقد ثروت در شعار شریعتی نقد قدرت نبوده است).

۳ - به جای اصل مبارزه طبقاتی که در مانیفست اندیشه شریعتی به عنوان شاه فنر و تنها موتور محرکه تاریخ از آغاز تاریخ بشر تاکنون بوده است، باید مبارزه با سنت بگذاریم (مثل اینکه شریعتی در پدر و مادر ما متهمیم و یا فاطمه فاطمه است و باز گشت به خویش و... سنت گذشته را نقد نکرده است. ما که معنی این حرف را نفهمیدیم چیست امیدواریم شما فهمیده باشید).

۴ - باید به جای شعار اصالت جمع که مبنای تحقق سوسیالیسم شریعتی می‌باشد، (چراکه سوسیالیسم علمی شریعتی عبارت است از اجتماعی شدن تولید در بستر تولید جمعی، و اجتماعی شدن توزیع در بستر توزیع جمعی و اجتماعی شدن خدمات در بستر خدمات جمعی، که مبنای همه این‌ها «جمع گرایی و اصالت جمع» است)، به شعار فلسفی نظام سرمایه داری و لیبرالیسم که همان اصالت فردی می‌باشد، تکیه نمود. که حضرات در این زمان آنرا به عنوان آلت‌رناتیو اندیشه شریعتی دنبال می‌کنند.

۵ - نفی فلسفه تاریخ سوسیالیسم علمی شریعتی که این مدعیان آن را مانند عبدالکریم سروش و مرتضی مطهری فلسفه تاریخ کمونیستی می‌خوانند، و فلسفه تاریخ اگوست کنتی را به جای آن جایگزین کردند.

۶ - نفی هویت و موجودیت اصل تاریخ؛ که این‌ها تاریخ را بر عکس شریعتی به جای یک واقعیت عینی، یک سلسله حوادث اتفاقی می‌خوانند که در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده، و ربط و پیوندی با حال و آینده ما ندارد و این نگاه التقاطی ما است که از نظر گوینده دارد، تغییر و حرکت می‌کند و نه تاریخ خیالی.

۷ - جایگزین کردن نگاه انترناسیونالیست طبقاتی و انسانی شریعتی با ناسیونالیسم بورژوازی این آقایان، برای تبیین اندیشه ملی و مذهبی خودشان.

۸ - جایگزین کردن عقل خودبنیاد - نه کانتی بلکه عبدالکریم سروشی - به جای عقل دیالکتیک تاریخی شریعتی، چراکه از نظر شریعتی عقل یک محصول تاریخی است و دارای فونکسیون تاریخی نیز می‌باشد.

۹ - جایگزین کردن میانه روی و مبارزه سیاسی فرمالیسم و رفرمیته و سازشکارانه، به جای مبارزه رادیکالیسم سیاسی شریعتی.

۱۰ - جایگزین کردن جامعه مدنی لیبرالیستی - روسو و جان لاک و منتسکیو - که زیربنای جامعه سرمایه‌داری و بورژوازی جهانی می‌باشد، به جای جامعه توحیدی بی طبقه شریعتی.

۱۱ - نفی مبارزه طبقاتی در اندیشه شریعتی و جایگزین کردن آن با مبارزه فکری.

۱۲ - نفی مبارزه با امپریالیسم جهانی شریعتی و جایگزین کردن آن مبارزه برای تحقق لیبرالیسم «این‌ها مکانیزم‌هایی است که این مدعیان طرفدار اندیشه شریعتی معتقدند توسط آن می‌توان اندیشه شریعتی را در عصر حاضر و ادار به زندگی کردن ساخت. در پس همه این دیدگاه‌های انحرافی و شریعتی سوز، با یک جمله از ولتر درس سوم اسلام‌شناسی را به پایان می‌بریم. ولتر می‌گوید: «تعریف استبداد این است که برای کندن یک میوه از درخت با تبر درخت را از ریشه بیاندازیم، تا پس از افتادن آن درخت آن میوه را بچنیم.» این مدعیان طرفدار شریعتی تنها برای چیدن میوه هویت اجتماعی از درخت شریعتی حاضرند تا درخت این اندیشه را از ریشه بر اندازند.

ادامه دارد

دهه هفتاد با برپائی دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی کوشیدند به جای انطباق با اندیشه شریعتی تاریخی، اندیشه شریعتی را در جاده خاکی رفرمیسم لیبرالیسم عقیم کنند، مکانیزم خطرناکی که این رفرمیسم‌های اندیشه شریعتی انتخاب کردند، عبارت بود از؛ «غیر تاریخی کردن و لیبرالیزه کردن اندیشه شریعتی بود»، که برای فهم این مهم تنها به نقل و نقد یکی از این اندیشه‌های انحرافی رفرمیته می‌پردازیم: در «کتاب شریعتی‌شناسی - رضا علیجانی - صفحه ۲۲ و ۲۳» بحثی را پارسال در کتابخانه ارشاد گفتیم الان فقط تیتروار چند موردش را تکرار می‌کنم تا تفاوت‌های دو دوران حیات شریعتی و امروز مطرح شود:

۱ - در دهه ۵۰ آرمان جامعه ایران سوسیالیسم بود، الان آرمان جامعه ایران دموکراسی است. (بخوان لیبرالیسم و سرمایه داری) با این بیان من می‌خواهم این آب به آب شدن و تغییر شرایط را مطرح کنم تا ببینیم از چه فضائی وارد چه فضائی شده‌ایم.

۲ - آن دوره (دوره حیات شریعتی) مسئله اصلی شریعتی مالکیت بود، در صورتی که الان مسئله اصلی جامعه به جای مالکیت سلطه و اقتدار است.

۳ - آن دوره (دوره حیات شریعتی) مشکل اساسی جامعه ایران مشکل طبقاتی بود، در صورتیکه مشکل اصلی امروز جامعه ایران - سنتی و توده وار - بودنش است.

۴ - آن موقع (زمان حیات شریعتی) اصالت جمع و تقدم جمع بر فرد مطرح بود، و هیچ کس هم هیچ شک و شبهه‌ای در این امر نداشت، در صورتیکه الان اصالت فرد مبنای مطرح می‌باشد.

۵ - آن موقع (زمان حیات شریعتی) فلسفه تاریخ از کمون اولیه شروع می‌شد و در نهایت به یک جامعه سوسیالیستی و کمونیستی می‌رسید، در صورتیکه الان این نگاه نسبت به دهه ۵۰ تغییر کرده است و نگرش به تاریخ به جای نگرش سوسیالیستی شریعتی، بدل به نگرش از دوران جادو و خرافات و دین و فلسفه تا دوران علم ترسیم می‌شود، و به جای کمون و مناسبات اقتصادی تاریخی گفته می‌شود دنیای قدیم و دنیای جدید.

۶ - فلسفه تاریخ الان برعکس زمان شریعتی عبارت است از اینکه حوادث و وقایع تاریخی (اتفاقاتی است که افتاده و تمام شده است. این نگاه التقاطی ما است که دارد تغییر می‌کند و هر دوره‌ای یک تفسیر مشخص از این حوادث بدست می‌دهیم و گر نه تاریخ واقعی ندارد).

۷ - آن موقع (زمان شریعتی) نگاه‌ها انترناسیونالیستی بود، الان نگاه‌ها بدل شده به نگاه‌های دولت - ملت (بخوان ملی - مذهبی تا سناریوی این دوستان کامل بشود)، و معطوف به نظم جهانی جدید است. (البته همین آقا در جای دیگر امپریالیسم جهانی را در این زمان دولت راقیه و مترقی می‌نامد)

۸ - آن موقع (زمان شریعتی) همه چیز برای دآوری پیش فلسفه علمی برده می‌شد، (والله خودمان هم معنای این صحبت را نفهمیدیم، شاید منظور فلسفه دیالکتیک شناخت شریعتی باشد) الان دآوری پیش عقل خودبنیاد (آقای عبدالکریم سروش) برده می‌شود.

۹ - آن موقع (زمان شریعتی) رادیکالیسم سیاسی اصل بود، الان میانه روی (بخوانید رفرمیسم اصلاح طلب آمیخته با لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی و اخلاقی و فلسفی و...) در بورس است (خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شد).

۱۰ - آن موقع (زمان شریعتی) جامعه بی طبقه توحیدی اصل اندیشه شریعتی بود، الان جامعه مدنی مبتنی بر سرمایه داری آقای خاتمی، که به قول خاتمی این جامعه مدنی همان مدینه النبی پیامبر اسلام می‌باشد، (جل الخالق از این همه هوش و تئوری و فیس و افاده و بزک سرمایه داری در جامعه ما با ماژو لب اندیشه شریعتی).

۱۱ - آن موقع (زمان شریعتی) مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی برای رسیدن به جامعه توحیدی و عاری از طبقه مطرح بود، در صورتی که الان مبارزه دمکراتیک (بخوان مبارزه رفرمیستی و پارلمانتاریستی

علم و... نشان دادند، و شریعتی را ضد همه این‌ها اعلام کردند. البته بعدا که رژیم مطلقه فقهانی در برابر این خوش خدمتی‌های امثال سروش نه تنها به آن‌ها قدرتی نداد، حتی حاضر نشد در دانشگاهی سرنیزه‌ای قرون وسطائی که خود سروش از بانیان برپائی آن بود یک کرسی درس تدریس تصوف مولوی بدهد، لذا تمام قیل و قال‌های گذشته را به فراموشی سپردند و با فرار به خارج به جای اینکه مانند صادق زیباکلام به نقد و توبه گذشته خود بپردازند، با تائید خوش خدمتی‌های گذشته خود به رژیم مطلقه فقهانی شعار لیبرالیسم عریان اقتصادی - سیاسی و فلسفی و اخلاقی را به عنوان شعار آلت‌رناتیو نفی شریعتی سر دادند.